



هفت لشکر

(طومار جامع نقالان) از کیومرث تا بهمن

تصحیح و توضیح

مهران افشاری، مهدی مدائنی

هفت لشکر

(طومار جامع نقالان) از کیومرث تا بهمن



اسکزی شد

تصحیح و توضیح



مهران افشاری، مهدی مدائنی



مجموعه انتشارات
ادبی و تاریخی
موقوفات دکتر محمود افشار

[۸۱]

گنجینه زبان و ادبیات فارسی دری



هیئت گزینش کتاب و جایزه

دکتر سید مصطفی محقق داماد - دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی - دکتر ژاله آموزگار - دکتر جلال خالقی مطلق
دکتر حسن انوری - دکتر فتح الله مجتبایی - دکتر محمود امیدسالار - کاوه بیات
دکتر محمد افشین وفایی (مدیر انتشارات)

درگذشتگان

ایرج افشار - دکتر سید جعفر شهیدی - دکتر جواد شیخ الاسلامی - دکتر اصغر مهدوی - دکتر یحیی مهدوی



هفت لشکر

(طومار جامع نقالان) از کیومرث تا بهمن



تصحیح و توضیح: مهران افشاری، مهدی مدائنی
گرافیسیت، طراح و مجری جلد: کاوه حسن بیگلو
لیتوگرافی: کوثر
چاپ متن: آزاده
صحافی: حقیقت
تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه
چاپ اول: بهار ۱۳۹۹

ناشر: انتشارات دکتر محمود افشار
خیابان ولی عصر، بالاتر از چهارراه پارک وی، خیابان عارف نسب، کوی لادن، شماره ۶
تلفن: ۲۲۷۱۷۱۱۴ دورنما: ۲۲۷۱۷۱۱۵
با همکاری انتشارات سخن
خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، خیابان وحید نظری، پلاک ۴۸
تلفن: ۵-۶۶۹۵۳۸۰۴ دورنما: ۶۶۴۰۵۰۶۲
تلفن تماس برای تحویل کتاب در تهران و شهرستان‌ها
۵-۶۶۹۵۳۸۰۴



شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

پیشکش به نفالان این قهرمانان بی‌نام و نشان
حماسه‌سرایی و تقدیم به جوانان فرهیخته و غیور
ایران با امید به فردای روشن و آینده درخشانشان

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
بیست و سه	دیباچه:
بیست و هفت	مقدمه مصححان:
	متن هفت لشکر:
۱	هذا کتاب هفت لشکر از ابتدای کیومرث الی انتهای بهمن ابن اسفندیار:
۵	پادشاهی هوشنگ شاه، چهل سال بود:
۶	پادشاهی جمشید شاه مقتصد سال بود:
۷	- کافرگشتن جمشید و برگردیدن لشکر و خروج ضحاک:
۸	- خروج کردن ضحاک تازیان [بر] جمشید و بیعت نمودن لشکر او:
۹	گریختن جمشید و نشستن ضحاک بر جای او، پادشاهی او هزار سال بود:
۱۸	- رفتن جمشید جم به شهر چین و دادن خاقان چین دختر خود به جمشید جم:
۲۳	- رسیدن ضحاک ظالم بدکردار به صحرای چین و دیدن جمشید و کشتن او:
	- رازگفتن منجمان با ضحاک که فریدون در فلان موضع می باشد و متحیر شدن
۲۵	مادرش و بردن فریدون را:
	- رسیدن مادر فریدون به جانب ساری و آمل و دیدن مرد عابد و سپردن فریدون
۲۶	را به دست همان عابد:
	- اراده کردن مردمان که به طلب فریدون سر به کوه گذاشته بودند تا کاوه را با
	فرزندان بگیرند و نزد ضحاک برند و خبر شدن کاوه و گریختن و رفتن به جانب
۲۹	کوه و دیدن جمشید را در خواب و مژده دادن به او از آمدن فریدون:
۳۲	نشستن فریدون فرخ بر تخت پادشاهی و شاهی او پانصد سال بود:
۳۳	- پیشواز نمودن مردم ایران فریدون فرخ را و رفتن بر سر ضحاک گوید:
	- اما، بخش کردن فریدون ممالک را به پسران خود و رفتن ایشان و حسد بردن
۳۶	بر ایرج و نامه نوشتن او به پدر:

- متولد شدن اولاد جمشید که گورنگ و تورنگ باشند، و از آنها پیدا شدن اطروط و از
 ۴۰ اطراط گرشاسپ و شیداسپ:
- داد آوردن مردم عراق از دست اژدها به نزد ضحاک و رفتن گرشاسپ به جنگ
 ۴۳ اژدها، گوید:
- داد آوردن پادشاه هند از دست غلام خود و رفتن گرشاسپ به جنگ بهرام گوید: ۴۷
- بر دارکشیدن معراج شاه بهرام را و تیرباران او، گوید: ۵۰
- آمدن گرشاسپ به پایتخت ضحاک و کشتن منهراس دیو برادر ضحاک را
 ۵۱ به فرموده گرشاسپ:
- بر تخت آمدن منوچهر ابن پشنگ و پادشاهی او صد [و] بیست سال [بود] و آغاز
 ۵۳ داستان سلم و تور و لشکر کشیدن منوچهر شاه به جنگ ایشان، گوید:
- رفتن سام نریمان به شکار و دیدن صورت پریدخت و عاشق شدن بر او و رفتن
 ۵۷ به جانب شهر چین، گوید:
- رفتن سام نریمان به شهر خاورزمین و بر تخت نشستن سام در خاور و آمدن
 ۶۱ قلو ش از ابرونزمین، گوید:
- کشته شدن ژنده جادو به دست سام نریمان و خلاص کردن پرنوش، دختر
 خاقان چین را از بند و رسیدن مکوکال دیو و نبرد سام با مکوکال و گریختن
 ۶۴ مکوکال دیو، گوید:
- رسیدن سام نریمان به شهر چین و دیدن پریدخت و عاشق شدن پریدخت بر
 ۶۹ سام، گوید:
- رفتن سام نریمان همراه خاقان چین به شکار و کشتن شیر [را در] برابر خاقان و
 ۷۱ آمدن نزد پریدخت در باغ، گوید:
- رفتن سام نریمان به طرف دریای چین به جنگ نهنکال دیو و کشتن نهنکال دیو
 ۸۱ را، گوید:
- آوردن فرهنگ دیوزاد پریدخت را از شهر ماچین و آمدن تمر تاش از عقب
 ۸۸ او و گرفتار [ی] او به دست سام نریمان، گوید:
- آمدن لشکر چین با خاقان بر سر لشکر سام و رسیدن کیوان شاه دیو و مکوکال
 ۹۱ به امداد خاقان چین و رسیدن سام نریمان گوید:
- رفتن سام نریمان همراه پریدخت به شکار و افتادن با پریدخت در طلسم اکثر
 رضوان و آمدن فرهنگ از عقب ایشان و دریافتن لوح طلسم را به سام و
 ۹۵ شکستن طلسم سام ابن نریمان ابن گرشاسپ:
- گرفتن سوداگران پریدخت را از دریا و بردن در پیش تمر تاش و آمدن
 ۱۰۱ تمر تاش به نزد سام ابن نریمان:
- مکر نمودن وزیر خاقان و انداختن کنیزی را از بام قصر و فریاد بر آوردن که
 پریدخت مرده است و پنهان نمودن پریدخت را و دیوانه شدن سام و سر
 به کوه نهادن و خبر آوردن شمس الملک به نزد سام: ۱۰۵

- رزم خاقان چین با سام نریمان و کشته شدن کیوان شاه به دست سام و شکست خوردن خاقان و گرفتن شهر چین و کشتن تمر تاش خاقان را: ۱۱۲
- خروج شَداد، علیه‌اللَّنه، و فرستادن سپاه بر سر منوچهر شاه و حصار کردن منوچهر شاه را و آمدن سام در دو منزلی ایران و بردن ابرهای دیو پریدخت را و آمدن سام به خدمت منوچهر شاه و جنگ ایشان با شَداد عاد، علیه‌اللَّنه و العذاب تا به قیامت: ۱۱۵
- رفتن سام نریمان به جانب مغرب زمین به جنگ شَداد و کشته شدن پسر شَداد با برادران و برهم زدن بهشت و دوزخ او را: ۱۲۰
- رزم سام نریمان با عوج بن عنق و گریختن عوج را [و] از پیش سام در رفتن: ۱۲۸
- عاشق شدن طوطی بنت شَداد بر سام نریمان و آمدن به رزم و گرفتار شدن در دست سام ابن نریمان ابن گرشاسپ ابن اطرط ابن گورنگ: ۱۲۹
- رفتن سام نریمان به جانب کوه فنا و گرفتن ابرهای دیو را و خلاص نمودن پریدخت را و آمدن به ایران زمین به خدمت منوچهر شاه: ۱۳۴
- عروسی کردن سام نریمان پریدخت را و طوطی بنت شَداد را در پای تخت منوچهر شاه، اما راوی گوید: ۱۴۱
- داد آوردن مردم خراسان از دست اژدها و رفتن به جنگ اژدها و کشته شدن اژدها در دست سام، اما راوی گوید: ۱۴۲
- متولّد شدن زال ذو از پریدخت و خشم کردن سام و انداختن زال را و بردن سیمرغ زال را و بیمار شدن سام و در خواب دیدن علی بن ابی طالب (ع) را و شفا دادن [حضرت] ام [یر] او [راو] آوردن زال را: ۱۴۴
- متولّد شدن رستم زال از رودابه بانو دختر مهرباب شاه کابلی و آمدن سیمرغ به پیش زال و پیدا شدن رستم به تدبیر سیمرغ گوید: ۱۴۹
- رفتن رستم زال به جنگ کوهزاد و کشتن او را و آوردن کک را با کیانوش: ۱۵۱
- داد آوردن مردم هند به خدمت نوذر شهریار از دست بیر و رفتن زال به طرف هند و رفتن رستم از عقب او و گرفتن گلیمینه گوش و جنگ نمودن رستم با زال و برهم ظفر نیافتن، عاقبت کشتن رستم ببریان را: ۱۵۳
- خبردار شدن پشنگ ابن زاد از وفات سام نریمان و فرستادن پسر خود، افراسیاب، را به ایران و کشتن نوذر شهریار را: ۱۵۶
- پادشاهی کیقباد صدوپنجاه سال بود و رزم نمودن رستم به افراسیاب ترک و برداشتن او را از پشت زین: ۱۶۰
- بر تخت آمدن کیکاووس به جای پدر و پادشاهی او صدویست سال بود و رفتن کیکاووس در مازندران و گرفتار شدن پهلوانان ایران در دست دیوسفید و رفتن رستم زال به مازندران و خلاص نمودن پهلوانان ایران را: ۱۶۳
- رسیدن رستم به خون اوّل و کشتن جادو را: ۱۶۴
- رسیدن رستم به خون دویم و کشتن رخش شیر را بدین دستور گوید: ۱۶۵

- ۱۶۵ رسیدن رستم به خون سیم و گذشتن از آتش به توفیق خدای تعالی:
- ۱۶۶ رسیدن رستم به خون چهارم و کشتن ازدها را گوید:
- ۱۶۷ رسیدن رستم به خون پنجم و گرفتار شدن اولاد بن مرزبان گوید:
- رسیدن رستم به خون ششم و کشتن ارژنگ سالار و خرچنگ و اندی و بندی
- ۱۶۸ و فقهقه سه چشم گوید:
- رسیدن رستم به خون هفتم و کشتن دیو [سفید] و آوردن خون دل او را و
بر چشم کیکاووس و دلیران ایران کشیدن و از چاه بیرون آوردن پهلوانان را
و آمدن رستم با پهلوانان با ایران زمین، گوید:
- ۱۷۱ - نامه نوشتن کیکاووس شاه پیش پادشاه مازندران و بردن رستم نامه را و
عجایبات بسیار دیدن و عاقبت جنگ کردن و شکست خوردن اوها:
- ۱۷۴ - گرفتار شدن کیکاووس در بربرستان و رفتن رستم در بربرستان و خلاص کردن
کیکاووس را و آمدن افراسیاب به جنگ رستم زال:
- ۱۷۷ - کافر شدن کیکاووس شاه و رفتن به جنگ آسمان و پیدا کردن رستم او را در
بیشه نارون [و] آوردن او را و نصیحت کردن او را گوید:
- ۱۷۹ - رفتن رستم زال به شکارگاه افراسیاب و شکست خوردن افراسیاب ترک در
دست رستم زال ابن سام ابن نریمان ابن گرشاسپ:
- ۱۸۱ - رفتن رستم زال به شکار و دزدیدن مردم سمنگان رخس را و رفتن رستم زال از
عقب رخس و گرفتن دختر پادشاه سمنگان را و پیدا شدن سهراب ابن رستم
را گوید:
- ۱۸۳ - نامه نوشتن کیکاووس پیش رستم زال و بردن گیونامه را و آمدن رستم زال،
گوید:
- ۱۸۷ - رزم اول سهراب با رستم زال و برهم ظفر نیافتن ایشان گوید:
- ۱۹۰ - رزم دوم سهراب با رستم و کشتن رستم سهراب را:
- ۱۹۴ آغاز داستان فرامرز با بانوگشسپ و مقدمه شکار کردن ایشان و رفتن رستم،
گوید:
- ۱۹۷ - رزم تمر تاش بخارائی با بانوگشسپ و کشته شدن تمر تاش به دست بانوگشسپ،
گوید:
- ۱۹۹ - مجلس آراستن کیکاووس با پهلوانان ایران و عقد بستن بانوگشسپ از برای
گیو گوید:
- ۲۰۰ خبر یافتن افراسیاب از رفتن رستم به طرف مغرب زمین و لشکر کشیدن بر سر
ایران و فریب دادن جهانگیر را. عاقبت رفتن جهانگیر با فرامرز به جانب
مغرب زمین:
- ۲۰۵ - رزم جهانگیر با فلامرز و برهم ظفر نیافتن و عاقبت گرفتن جهانگیر فلامرز را،
گوید:
- ۲۰۹ - رفتن فلامرز و جهانگیر به طرف مغرب زمین و نبرد جهانگیر با رستم:
- ۲۱۵

- ۲۱۷ آغاز داستان سیاووش ابن کیکاووس با سودابه و رفتن در آتش:
 - لشکر کشیدن رستم به توران زمین و کشتن فلامرز و زواره سرخه ابن افراسیاب
- ۲۲۱ [را] و کشته شدن پیلسم در دست رستم و گریختن افراسیاب:
 بر تخت نشستن کیخسرو و پادشاهی او صدو [شصت] سال بود و آغاز [جنگ] کوه
- ۲۲۵ هماوند و رفتن پهلوانان ایران، گوید:
 خبردار شدن میر آخور شاه کیخسرو را از دیدن اکوان دیو و کشتن رستم
- ۲۳۵ اکوان دیو را:
 آغاز داستان بیژن و رفتن به جنگ گرازان با گرگین میلاد و عاشق شدن منیجه
- ۲۳۸ بنت افراسیاب بر بیژن و بردن بیژن را به توران زمین و گرفتن او را:
 آمدن افراسیاب به ایران زمین و نبرد رستم با بوزو و شکستن شانه رستم را؛ و
- ۲۴۶ آمدن فرامرز به امداد رستم و گرفتار شدن برزو به دست او:
 آمدن پیلسم با سوسن به ایران زمین و گرفتار شدن پهلوانان ایران در دست
 پیلسم و سوسن جادو، عاقبت رزم کردن رستم با پیلسم و کشتن رستم پیلسم را
 گوید: ۲۵۹
- ۲۷۲ عاشق شدن مرجان جادو و بردن برزو را به نزد فولادوند دیو:
 عاشق شدن قطران زنگی بر فهرسیمین عذار و لشکر کشیدن بر سر توران
- ۲۷۶ به جنگ افراسیاب گوید:
 رفتن رستم به جانب مغرب زمین و دیدن رستم یکدست را و آوردن او را
- ۲۸۰ به ایران همراه خود گوید:
 رفتن برزوی نامدار به توران زمین به طلب فهرسیمین عذار و کشتن قطران زنگی
- ۲۸۵ و فولادوند دیو، و بردن یکدست فهر را به مازندران:
 خبردار شدن رستم از گرفتاری دلوران و رفتن رستم زال به مازندران و
- ۲۹۹ خلاص کردن ایشان را گوید، اما چنین آورده اند:
 خبردار شدن افراسیاب از رفتن رستم زال به مازندران و آمدن افراسیاب به ایران زمین
- ۳۰۲ و خبردار شدن رستم و آمدن به ایران زمین و گریختن افراسیاب گوید:
 رفتن کیخسرو به شکارگاه و رفتن برزو از پی گور و افتادن در شهر خوارزم و
 کشتن ازدها را و گرفتن حوری لقا را، دختر شاه خوارزم را، و متولد شدن تمور
 ابن برزو و آغاز داستان گوید: ۳۰۹
- ۳۱۸ متولد شدن تمور ابن برزو از حوری لقا دختر شاه رخ شاه گوید:
 صلح نمودن فغفور با افراسیاب به دستگیری تمور و آمدن بر سر ایران و آغاز داستان
- ۳۲۹ هفت لشکر در دشت ری و لشکر کشیدن افراسیاب با خاقان چین، گوید:
 رسیدن رستم یکدست به امداد افراسیاب و دزدیدن رخسار و گلرنگ را و
 بیرون آوردن فلامرز پهلوانان ایران را و جنگ کردن فلامرز با برزو و
- ۳۳۴ قهر کردن فلامرز و رفتن به جانب هند و نقاب انداختن و نام خود را کوهکش نهادن:
 رزم سام ابن فرامرز با تمور ابن برزو مرتبه دوم و شکستن کمر اسپ سام و

- گرفتار شدنِ سام: ۳۴۱
- رسیدن جهانبخش ابن فلامرز به دشتِ ری و نامه نوشتن در پیشِ رستم و بازخواست نمودن از رستم به جهت پدر خود و طعنه زدن برزو و رفتن به ساری: ۳۴۵
- رفتن برزو به شکار و آوردن هما مطلوبِ تمور را و فرستادن او را به لشکر خود و برخوردن [به] کوهکش و گرفتن هما را و فرستادن به سپاه خود و برخوردن هما به تمور و گرفتن او را و رسیدن [جهانبخش و سام]: ۳۴۹
- نبرد کردن برزو با کوهکش در برابر این پنج لشکر و برهم ظفر نیافتن و کشتی- گرفتن و رسیدن زالِ زر و اوها را جدا کردن، گوید: ۳۵۳
- شیخون زدن رستم یکدست و شکستنِ رستم زال او را و رفتنِ رستم یکدست: ۳۵۷
- رسیدن جهانبخش به ذوالخمار جادو و کشتن او را و رفتن از عقبِ یکدست: ۳۵۸
- رسیدن رستم یکدست به سیستان و گرفتار شدن بانوگشسپ و رسیدن جهانبخش: ۳۵۹
- خبردار شدنِ افراسیاب از کشته شدن ذوالخمارِ جادو و رفتن تمور با اردوی جهانبخش [و] آوردن هما را: ۳۶۲
- رفتن برزو به قلعهٔ سنجاب و بیرون آوردن بانوگشسپ و بیژن و پاس را و شکستنِ طلسم فریدونِ فَرخ و آغاز داستان: ۳۶۶
- رفتن برزو در غار فریدون و شکستنِ طلسم و بیرون آوردن بهروز شاه و یراق لعل، و چنین گوید: ۳۷۱
- رزم تمورابن برزو با بانوگشسپ و هیچ کدام برهم ظفر نیافتن و برگشتن به منزل خود: ۳۸۳
- نامه نوشتن خورشیدبانو بنت زال زر و آذربانو بنت رستم به خدمت شاه کیخسرو و خروج کردن پیل دندان گوش و آمدن بر سر سیستان و رفتن زال به جنگ او: ۳۸۵
- رزم جهانبخش ابن فلامرز با برزوی ابن سهراب و شکستن شانهٔ برزو را گوید با افسون و نیرنگ: ۳۸۷
- رزم تمورابن برزو با جهانبخش ابن فلامرز و هردو سواره، گوید: ۳۹۰
- رفتن جهانبخش به شکار از برای خاطر هما و دیدن غلامهای تمور را و بعضی از آنها [را] کشتن و عاقبت گرفتن هما را از ایشان و شراب خوردن ایشان و بیهوش کردن هما جهانبخش را و آوردن او را، گوید: ۴۰۲
- رزم جهانبخش با پتارا و کشتن جهانبخش پتارا را: ۴۰۵
- رفتن جهانبخش با گستهٔم نوذر به هفت خون ترکستان، گوید: ۴۰۷
- رزم کردنِ تمورابن برزو با سام ابن فلامرز و هیچ کدام برهم ظفر نیافتن و بردنِ دیو سام را، گوید: ۴۰۸
- رفتن کوهکش به شکار و دیدن غرقاب دیو و کشتن او را و بیرون آوردن سام را، گوید: ۴۰۹

- ۴۱۱ رسیدن جهانبخش ابن فرامرز به خون اوّل و کشتن هژبر را، گوید:
- ۴۱۲ رسیدن جهانبخش به خون دویم و کشتن گرازان را، گوید:
- ۴۱۳ رسیدن جهانبخش به خون سیم و گذشتن از آتش به توفیق خدای منان، گوید:
- ۴۱۴ رسیدن جهانبخش به خون چهارم و کشتن دیو غول را، گوید:
- ۴۱۴ رسیدن جهانبخش به خون پنجم و رزم کردن بازنگیان آدمخوار، گوید:
- ۴۱۷ رسیدن جهانبخش به خون ششم و شکستن طلسم طور ابن فریدون را، گوید:
- رسیدن جهانبخش به خون هفتم و کشتن دو گرگ و دیدن رخس را و آوردن
- ۴۱۹ او را:
- برگشتن جهانبخش و گسسته از هفت خون و آوردن رخس را و سر راه گرفتن
- رستم یکدست و زخمدار شدن جهانبخش و رسیدن کوهکش و زخم زدن
- ۴۲۴ یکدست را:
- ۴۲۸ رزم رستم با قیروانشاه زنگی و کشته شدن قیروان به دست رستم زال گوید:
- طلب نمودن رستم تمور را و آمدن جهانبخش به علت خون فلامرز و آمدن
- ۴۳۱ زال، گوید:
- ۴۳۲ رزم رستم با کوهکش و برهم ظفر نیافتن و پاره شدن بند نقاب او، گوید:
- رزم رستم و تمور ابن برزو و کشتی گرفتن ایشان و آمدن مادرش به میدان و
- ۴۳۵ شناختن رستم او را که پسر برزو است:
- رفتن رستم زال در شب به جانب مغرب زمین از پی پاس پرهیزگار و آمدن
- ۴۳۶ هژبر بلا به امداد افراسیاب و زخمدار کردن اولاد رستم تمام را، گوید:
- ۴۳۷ رزم تمور ابن برزو با هژبر بلا و زخمدار شدن هردو گوید:
- ۴۳۸ رزم جهانبخش ابن فلامرز با هژبر بلا و زخمدار شدن هردو:
- ۴۳۹ رزم هژبر بلا با طور تبردار ابن جهانگیر و زخمدار شدن هردو، گوید:
- رزم رستم یکدست با پلنگینه جوشن و گریختن رستم یکدست و زخمدار-
- ۴۴۲ شدن هردو، گوید:
- ۴۴۵ رزم هژبر بلا با فلامرز ابن رستم و زخمدار شدن هردو، گوید:
- ۴۴۶ رزم کردن زال زر با هژبر بلا و زخمدار شدن هژبر بلا، گوید:
- زور آوردن افراسیاب بر سپاه ایران و شکست خوردن کیخسرو و سر راه
- گرفتن پسران رستم بر هژبر بلا گوید؛ و آمدن رستم و کشتن هژبر بلا را،
- ۴۴۹ گوید:
- ۴۵۳ رزم طور تبردار با رستم زال و کشتی گرفتن و گرفتار شدن طور:
- رزم رستم با جهانگیر ابن رستم و هیچ کدام برهم ظفر نیافتن [و] عاقبت گرفتار-
- ۴۵۳ شدن جهانگیر، گوید:
- ۴۵۵ گریختن افراسیاب و رفتن به جانب بلخ و لشکر کشیدن گودرز، آغاز داستان گوید:
- رزم کردن هومون ویسه با بیژن گیو و کشته شدن هومون و شیخون زدن
- ۴۵۷ نستین و کشته شدن آن ده نفر، گوید:

- رزم بیژن با گودرز و کشته شدن پیران با ده نفر برادران خود به دست گودرز،
 ۴۵۸ گوید:
- گرفتار شدن افراسیاب در دست هوم عابد و کشتن کیخسرو او را، گوید: ۴۶۷
 غایب شدن کیخسرو و مردن گیو و بیژن و فریبرز و طوس و گسته‌م و مردن
 ۴۷۰ ایشان در میان برف:
- رفتن رستم به جنگ اسفندیار و کشته شدن اسفندیار به دست رستم: ۴۷۱
 آغاز داستان بهمن و پادشاهی او و حکایت لؤلؤ و کتایون بنت قیصر و پادشاه شدن
 ۴۸۰ بهمن:
- آغاز داستان شغاد و رستم و کشته شدن پهلوان جهان رستم به مکر شغاد و اشاره
 ۴۸۷ پادشاه کابل، گوید:
- آغاز داستان بهمن و لشکر کشیدن به سوی فلامرز به خون اسفندیار: ۴۹۲
 - لشکر کشیدن بهمن مرتبه دویم بر سر فلامرز و آمدن جهانگیر و برزو به یاری
 ۴۹۴ فلامرز گوید:
- لشکر کشیدن بهمن مرتبه سیم بر سر فلامرز و شکست خوردن بهمن و رفتن
 ۵۰۴ به جانب بلخ گوید:
- لشکر کشیدن بهمن مرتبه چهارم بر سر فلامرز و کشته شدن سام ابن فلامرز و
 ۵۱۰ شکست خوردن بهمن و رفتن به جانب بلخ:
- لشکر کشیدن بهمن مرتبه پنجم بر سر فلامرز و آمدن برخیا و قهرمان زنگی
 ۵۱۴ به یاری بهمن [و] رسیدن جهانبخش:
- لشکر کشیدن بهمن مرتبه ششم بر سر فلامرز و رفتن رستم یکدست به اراک
 ۵۱۶ زال و خلاص کردن پشتون عم بهمن را گوید:
- لشکر کشیدن بهمن مرتبه هفتم بر سر فلامرز و مردن جهانگیر و نیکی و خوش
 ۵۱۹ بنت زال و شکست خوردن بهمن و رفتن به جانب بلخ گوید:
- رفتن بهمن به شهر قنوج به طلب بانویان [و] محضر گرفتن ایشان را: ۵۳۴
 - آمدن بهمن به دخمه گرشاسپ و دیدن اوها را و زیارت کردن اوها را: ۵۳۷
 - بردن جمهور آذربرزین را به قلعه ساری و نجات دادن او را رستم تبردار: ۵۴۰
 - رفتن آذربرزین به شکار و بیعت نمودن با دختر یزدادشاه فارسی و آمدن به سر
 ۵۴۲ بهمن و گرفتن یزدادشاه را:
- رفتن آذربرزین با دختر اسلم شاه در شهر عاج و گرفتار شدن آذربرزین: ۵۵۵
 - رسیدن تمور و رزم کردن سقلاّب با تمور و کشتن سقلاّب تمور را: ۵۶۴
- تعلیقات: ۵۷۱
 فهرستها: ۶۰۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ
وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

دیباچه چاپ نو

بیش از بیست سال از نخستین انتشار کتاب هفت لشکر می‌گذرد. در طی این سالها بارها پژوهشگران ایرانی و ایرانشناسان خارجی به آن ارجاع داده و استناد کرده‌اند و این از برای نگارنده که در عنفوان جوانی با راهنمایی و همکاری دوست و استاد خود، جناب مهدی مداینی، به تصحیح و نشر هفت لشکر پرداخت، باعث بسی خوشوقتی و شادمانی است.

ما از ۱۳۶۹ که کار را آغاز کردیم تا ۱۳۷۷ که کتاب منتشر شد، در طی هشت سال بارها متن هفت لشکر را خواندیم و غلطها و سهو و سقطهای نسخه خطی آن را تصحیح نمودیم، به امید آنکه روش ما در تصحیح و ارائه این کتاب ارزشمند از برای کسانی که می‌خواهند به نشر قصه‌های عامیانه مکتوب و ادبیات مردم‌پسند بپردازند، سرمشق قرار گیرد و همگان دریابند با ادبیات عامیانه سهل‌انگارانه و کاسب‌کارانه نباید رفتار نمود. متنهای عامیانه و ادبیات مردمی را هم با همان روش عالمانه و دقتهای لازم کارهای تحقیقاتی (آکادمیک) باید تصحیح و منتشر کرد.

بعدها که با دانشمند بلندپایه، شادروان استاد ایرج افشار، به تصحیح و نشر چند قصه عامیانه دیگر از جمله قصه حسین کرد شبستری پرداختم، باز ما همان روش علمی و تحقیقاتی را ادامه دادیم تا سرمشق دیگران باشد. در طی سالها هم صحبتی و همکاری با مرحوم استاد ایرج افشار، به یمن صحبت آن دانشی‌مرد بزرگ به تدریج از خطاهای دوران جوانی خود در مقدمه هفت لشکر و پاره‌ای از بدخوانیها و اشتباهها در تصحیح متن کتاب، آگاه شدم. اینک در چاپ حاضر هم در مقدمه کتاب تجدید نظر کرده، مطالبی را کاسته‌ام و مطالبی را افزوده‌ام، و هم آن خطاها و نادرسیتهای چاپ نخست را رفع و اصلاح نموده‌ام و بی‌گمان این چاپ از چاپ پیشین ازین لحاظ برتر و بهتر است. از سر احساسات و عواطف دوران جوانی دیباچه‌ای سراسر غیر علمی و صرفاً احساسی بر چاپ

نخست هفت لشکر نگاشته بودم که اکنون آن را لازم نمی‌دانم و در این چاپ آن را تماماً برداشتم. در این دیباجه نو چند نکته درباره نقلی و قصه‌های شفاهی شایسته یادآوری است که در ذیل می‌آید.

(۱) این اشتباه است اگر نقلی را دنباله روش گوسانان پارتی بدانیم. کارگوسان افسانه‌گویی به همراه ساز و آواز بوده است و این روش همچنان در ایران به توسط نوازندگان و ترانه‌خوانان افسانه‌گوی در آذربایجان، کردستان و گیلان و مازندران و یحتمل مناطق دیگر ایران پهناور به زبانهای محلی ادامه دارد اما نقلی قصه‌های بلندفارسی پیوندی با ترانه‌خوانی و ساز و آواز نداشته است.

نقلی گونه‌ای از معرکه‌گیری یا هنگامه‌گستری بود و پیروان آیین جوانمردی این کارها را انجام می‌دادند. از آن است که در قصه‌های نقالان بیش و کم عیاران و جوانمردان حضور دارند. در این موضوع با تفصیل بیشتر در مقدمه و تعلیقات کتاب سخن گفته‌ام.

(۲) قصه‌های عامیانه و مردم‌پسند فارسی را دست‌کم سه گروه بازگو می‌کرده‌اند. در خانواده‌ها بزرگتران، پیران، مادر بزرگها، پدر بزرگها، لاله‌ها و دایه‌ها قصه‌هایی کوتاه را از بر بودند و برای کوچکترها و کودکان نقل می‌کردند.

در مسجدها و خانقاهها و تکیه‌ها، واعظان و مذكران بر منبر برای ارشاد و تربیت عوام حکایت و تمثیل و قصه‌های پیامبران و اولیاء را نقل می‌کردند که کوتاه و مختصر بود. برای همین این گروه را «قاص» یعنی قصه‌گو هم می‌نامیدند. کتاب القصاص و المذكرین ابن جوزی (درگذشت: ۵۹۷ ق.) درباره همین گروه است و ضرب المثل «القاص لا یحب القاص» هم باز به همین گروه مذكر و واعظ (القصاص) مربوط است و اشاره‌ای به نقالان ندارد.

گروه سوم، افسانه‌پردازان و قصه‌گویان دوره گرد یا همان گروه نقالان بودند که در خیابان و بازار معرکه می‌گرفتند و از برای مردم قصه‌های بلندفارسی را از قبیل سمک عیار و فیروزشاه‌نامه و اسکندرنامه و حمزه‌نامه به طور دنباله‌دار در طی روزها بازگو می‌کردند. روش این گروه بیش و کم به سبک کار واعظان و مذكران و همچنین خطبا و مقامه‌خوانان همانند بود. این صرفاً تأثیرپذیری و تقلید از گروه‌های یادشده بود و نباید نقال و قصه‌گوی معرکه‌گیر را با همان واعظ و خطیب و یا مقامه‌خوان یکسان دانست.

همان گونه که کانون فعالیتهای قصاص و مذكران مسجدها و خانقاهها بود، از حدود قرن یازدهم به بعد مرکز قصه‌گویی نقالان هم قهوه‌خانه‌ها شد.

(۳) شواهد دلالت می‌کند که نیاکان باسواد ما انواع ادب فارسی را می‌شناختند و می‌دانستند هر نوع ادبی چه روش و ویژگی‌هایی دارد. برای نمونه بسنده است که به تقسیم‌بندیهای انواع شعر فارسی در کتابهایی چون مونس الاحرار و نزهة المجالس توجه کنیم.

درباره نثر فارسی هم انواع ادبی شناخته شده بود. اما برخی از امروزیان چون انواع ادب گذشته فارسی را نمی‌شناسند، می‌کوشند در تقسیم‌بندی انواع ادب فارسی از انواع ادبی در ادبیات غربی تقلید نمایند

و به همین علت در سخنان خود دربارهٔ انواع ادبی در ادبیات فارسی به اشتباه و نادرست‌گویی دچار می‌شوند. یکی از این خطاها که نخست برخی از ایران‌شناسان غربی بیان کردند و سپس مقلدان ایرانی آنان هم آن خطا را تکرار نمودند، قصه‌های نقالی را «رمانس مردم‌پسند» نامیدن است. در صورتی که نوع ادبی «رمانس» در ادبیات اروپایی قصه‌های عاشقانه به شعر و موزون است اما عشق اگرچه در بیشتر قصه‌های نقالی هم حضور دارد، در پس ماجراهای اصلی این قصه‌ها قرار دارد. موضوع بنیادین این قصه‌ها بیشتر نبرد و مبارزه و تمجید دلاوری و نیرومندی است و این قصه‌ها بیش از آنکه عاشقانه باشند، صبغهٔ حماسی دارند و نکتهٔ دیگر اینکه اگرچه گاه چند بیت شعر هم در میان قصه‌های نقالی ذکر می‌شود، اما این قصه‌ها به نثرند و فاقد وزن و حال و هوای شعری‌اند که ویژگی «رمانس» است. البته در میان این قصه‌ها امپراتوران استثناء دارد و اگرچه آن هم به نثر است، اما موضوع اصلی آن عشق است. ظاهراً همین قصه سبب شده است که شادروان ویلیام هنوی^۱، ایران‌شناس آمریکایی، به اشتباه این دست از قصه‌ها را رمانس مردم‌پسند بنامد.

جای بسی شگفتی است که اخیراً در برنامه‌های درسی گروه ادبیات فارسی دانشگاه‌ها، قصه‌های نقالی و کتابهایی چون فیروز شاه‌نامه و سمک عیار و داراب‌نامه، «ادبیات غنایی منشور» نامیده شده است. ظاهراً کسی که این نام به تناقض آمیخته را وضع کرده، توجه نکرده است که معنی «غناء»، نغمه و سرود و ساز و آواز است که لازمهٔ آن هم شعر و سخن موزون است. قصه‌های منشور را که فاقد وزن و حالت شعری‌اند، نمی‌توان به غناء نسبت داد و ادبیات غنائی نامید.

باری، این همه از ناآگاهی دربارهٔ انواع ادبی در تاریخ زبان و ادبیات فارسی است. متأسفانه در دانشگاه‌های ما انواع ادبی به درستی تدریس نمی‌شود و بیشتر دانشجویان ادبیات فارسی و حتی بسیاری از استادان این رشته، نمی‌دانند متونی که در برنامه‌های درسی ادبیات فارسی تدریس می‌شود، در چه نوع ادبی (genre) قرار دارند و ویژگیهای آن نوع ادبی چیست. به همین علت هم آنان نمی‌توانند دربارهٔ متنهای ادبیات فارسی به درستی داوری و نقد و تحلیل کنند.

۴) ادبیات عامیانه و شفاهی ایران و ادبیات مکتوب سنتی و رسمی فارسی در طی قرون و اعصار همواره با یکدیگر در تعامل و تبادل بوده‌اند. کسی نمی‌تواند انکار نماید که بسیاری از داستانها، بن‌مایه‌ها و تعبیراتی که در شعر و نثر ادب رسمی فارسی به کار رفته، در آغاز به ادبیات شفاهی و فرهنگ و ادب توده‌های مردم تعلق داشته است. برعکس این موضوع، قصه‌گویان و نقالان هم از بعضی آثار فاخر ادبیات رسمی فارسی روایتی عامیانه و مردم‌پسند برمی‌ساخته و از برای توده‌های عوام بازگو می‌کرده‌اند. چنانکه از هفت پیکر نظامی و بختیارنامه روایتی عامیانه به نثر ساده موجود است. منظومهٔ حماسی و شیعی خاوران‌نامه ابن حُسام خوسفی، شاعر سدهٔ نهم، روایتی نقالی به نثر عامیانه با

عنوان خاورنامه دارد و از همه مهمتر روایت منثور از نوع قصّه‌های نقّالی از حماسه ملّی ایران و داستانهای شاهنامه حکیم طوس است. کهنترین نسخه‌ای که از روایت نقّالی شاهنامه می‌شناسیم، بازمانده از اواخر دوران صفویه به تاریخ کتابت ۱۳۵۱ ق. است که به اهتمام دکتر سجّاد آیدنلو تصحیح و منتشر شده است (طومار نقّالی شاهنامه، تهران، به‌نگار، ۱۳۹۱ ش.). کتاب مشهور رستم‌نامه هم درواقع یکی از همین روایتهاست که اصطلاحاً طومار نامیده می‌شود. هفت لشکر نخستین طوماری است که به روش علمی تصحیح و منتشر شده است. نقّالان سده اخیر هم طومارهایی نوشته‌اند که پس از هفت لشکر برخی از آنها منتشر گردید. مفصل‌ترین آنها طومار مرحوم مرشد عباس زیریری اصفهانی است که به اهتمام آقای دکتر جلیل دوستخواه منتشر گردیده است (شاهنامه نقّالان، انتشارات ققنوس، در ۵ جلد، ۱۳۹۶ ش.). آقای دوستخواه پیش از انتشار هفت لشکر داستان رستم و سهراب روایت مرشد زیریری را منتشر کرده بودند (داستان رستم و سهراب، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۹ ش.) که راهنمای ما در تصحیح و طبع و نشر هفت لشکر بوده است.

در پایان این سخن از دوست ارجمندم، مدیر و سرپرست فاضل و کاردار بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، جناب آقای دکتر محمد افشین وفایی، سپاسگزاری می‌کنم که برای تجدید چاپ هفت لشکر جوانمردانه همت و ورزید و از دوستان و استادان فقیدم، شادروانان استاد عبدالحسین حائری و استاد ایرج افشار، یاد خیر می‌کنم که هفت لشکر از برای بنده با یاد و خاطره آن عزیزان درآمیخته است و هم درود می‌فرستم به روان مرحوم مرشد ولی الله ترابی، نقّال زبردست و نامدار دوران اخیر، که نزدیک به سی سال پیشتر از اکنون با او در حضور سرکار بانو دکتر کتایون مزداپور و جناب آقای مهدی مداینی، درباره نقّالی و هفت لشکر مصاحبه کردم و آن مصاحبه زینت‌بخش مقدمه کتاب هفت لشکر شد.

برای استادان عزیزم، بانو دکتر مزداپور و جناب مهدی مداینی، از حضرت حق - جلّ جلاله - آرزوی تندرستی، آرامش، شادی و دیرزیستن دارم.

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

جمال آباد نیاوران، آذرماه ۱۳۹۸

مهران افشاری

مقدمه

مقدمه حاضر متضمن سه بخش است بدین قرار
بخش نخست: پژوهشی است در باب تاریخچه
نقالی در ایران.
بخش دوم: راجع است به هفت لشکر، که در ضمن
آن به بررسی ویژگیهای سبک و سیاق کار این اثر
پرداخته شده است.
بخش سوم: عبارت است از گزارش شیوه تصحیح
و تدوین متن هفت لشکر.

۱) تاریخچه نقالی در ایران

تمامی اقوام داستانها و افسانه‌های خود را بسان دیگر آثار ادبیشان از گزند نسیان محفوظ داشته‌اند. ایرانیان گذشته داستانها و قصه‌هایشان را به دو طریق نگاهداری می‌کرده‌اند: بعضی از آنها را کتاب می‌ساخته‌اند و بسیاری را نیز با روایت‌های شفاهی و نقل سینه به سینه محفوظ می‌داشته‌اند. ازین رو امروزه ما وارث دو گونه از این نوع آثار ادبی هستیم: گونه‌ای که به صورت مکتوب در دسترس است و در قالب کتاب شکل گرفته و دیگری حکایتها و افسانه‌هایی است که بر صحیفه دل مادرزگها و پدرزگها، نقالان و قصه‌گویان نقش بسته است. ادبیات مکتوب رامی‌بینیم و می‌خوانیم و ادبیات شفاهی رامی‌شنویم و به سینه می‌سپاریم. ادبیات مکتوب بیشتر اثر خامه‌فرهیختگان و خواص است و ادبیات شفاهی سخنان عامه مردم.

بخش قابل ملاحظه‌ای از ادبیات شفاهی ایران مرهون قصه‌گویان و افسانه‌پردازانی است که در کوچه و بازار از برای مردم داستانسرایی می‌کرده‌اند. در سرزمین ما قصه‌گویی در معابر پیشینه دیرینه دارد. در گذشته‌های دور (گویا در عهداشکانیان) خنیاگرانی دوره گرد که گوسان نامیده می‌شده‌اند، مردم را با نوازندگی و نقل داستانهای گذشتگان سرگرم می‌داشته‌اند.^۱ و ظاهراً عاشیقه‌های امروزی هم

۱. ← بویس، مری - فارمر، هنری جورج: دو گفتار درباره خنیاگری و موسیقی ایران، ترجمه بهزادباشی، صفحات ۳۲-۳۳. جامعترین مقاله درباره «گوسان» نوشته پرفسور بویس است با عنوان:

که در آذربایجان قوای و داستانرایی می‌کنند، دنباله‌روان آنانند.^۱ همچنین ادامه سنت گوسانان را در افسانه‌پردازی همراه با موسیقی در فرهنگ و ادبیات شفاهی کردی، در آنچه اصطلاحاً «بیت» نامیده می‌شود، و نیز افسانه‌های عاشقانه منظوم که در خطه شمال ایران «میرزاییان» همراه موسیقی بازگو می‌کند، می‌توان ملاحظه کرد.

در افسانه‌ها «گوسانان» نیاکان «لولیان» معرفی شده‌اند؛ یعنی همان خنیاگران هندویی که به‌خواست بهرام گور از هند به ایران سفر کردند و امروزه کولی نامیده می‌شوند.^۲ این که در آغاز «لولیان» و «کولیان» در هند می‌زیسته‌اند درست به نظر می‌رسد. اما، در صحت انتساب و ارتباط آنان با «گوسانان» باید تردید کرد.

به هر تقدیر، ظاهراً در اواخر دوره ساسانی قصه گویان دوره گرد داستانهای بسیاری را خاصه داستانهای رستم و نوادگان او را، مانند شهریار و برزو، در معابر نقل می‌کرده‌اند؛ که یحتمل این گونه داستانها در اصل از روایتهای پارتها و اشکانیان بوده و در عهد ساسانی رنگ حماسه‌های ساسانی را پیدا کرده و با تاریخ گذشته سکائیان سیستان به هم آمیخته است.^۳ صیت سخن قصه گویان مذکور و آوازه اساطیر باستانی ایران چنان گسترده بوده است که به‌هنگام بعثت پیامبر اسلام (ص) هم برخی از اعراب از برای ستیزه و مقابله با پیامبر خدا (ص) که آیات قرآن را ابلاغ می‌فرموده است، قصه‌های رستم و اسپندیاد را در معابر بازگو می‌کرده‌اند^۴ که البته این خود جذابیت این گونه داستانها را در نزد عوام نیز نشان می‌دهد.

در قرن ششم هجری نویسنده کتاب النقص هم از هنگامه گسترانی سخن گفته است که در مرکه‌های خود حکایتهای رستم، سُرخاب، اسفندیار، کاووس و زال را نقل می‌کرده‌اند.^۵ وی همچنین از حماسه‌خوانان مذهبی‌ای یاد کرده است که به دو گروه تقسیم می‌شده‌اند: «فضائلیان» که برای مردم از فضائل خلفای راشدین سخن می‌گفته و در معابر رافضیان را لعن می‌کرده‌اند، و «مناقب‌خوانان» که در کوچه‌ها و بازارها منقبتهای علی (ع) و آل او را بازگو می‌کرده‌اند.^۶ او هنگامه گسترانی را هم که افسانه‌های ملی ایران را نقل می‌کرده‌اند، گروهی از فضائلیان سنی مذهب دانسته و گفته است که آنان با

۱. شفیع کدکنی، محمد رضا: موسیقی شعر، ص ۴۸۲. (بی‌نوشت).

۲. مجمل التواریخ و القصص، به تصحیح ملک الشعراء بهار، ص ۶۹؛ و زرین کوب، عبدالحسین: نه شرقی، نه غربی، انسانی، صفحات ۴۸۸-۴۷۴؛ و شاهنامه فردوسی، (چاپ مسکو)، ج ۷، صفحات ۴۵۱ - ۴۵۲.

۳. زرین کوب، عبدالحسین: «از گذشته نثر فارسی»، نقش برآب، صفحات ۵۲۹-۵۲۶.

۴. همان، ص ۵۳۴.

۵. قزوینی رازی، نصیرالدین ابوالرشید عبد الجلیل: نقض، معروف به بعض مثالب التواصب فی نقض بعض فضائل الزوافض، به تصحیح میرجلال الدین محدث، ص ۶۷.

۶. همان: صفحات ۶۵-۶۳.

نقل کردن افسانه‌های مذکور با مناقب‌خوانان که از رشادهای امام علی (ع) سخن می‌گفته‌اند، رقابت می‌کرده‌اند؛^۱ اما این سخن وی، که شیعی مذهب بوده است، ظاهراً از بدگمانیش نسبت به اهل سنت سرچشمه گرفته است و درست به نظر نمی‌رسد.

ملاحسین واعظ کاشفی، نویسنده قرن نهم، بخشهایی از فتوت‌نامه سلطانی را به آداب و رسوم هنگامه گستران و معرکه‌گیران اختصاص داده است و همین به همبستگی آنان با اهل فتوت، دست‌کم در عهد او، دلالت می‌کند. وی معرکه‌گیران را به سه گروه تقسیم کرده است: اهل سخن، اهل زور و اهل بازی^۲ و درباره «اهل سخن» گفته است: «ایشان سه طایفه‌اند: اوّل مدّاحان و غزّاخوانان و سقّایان، دویم خواص گویان و بساط‌اندازان، سیم قصّه‌خوانان و افسانه‌گویان».^۳ آنچه که او درباره افسانه‌گویان و قصّه‌خوانان دوره خود گفته است، نشان می‌دهد که آنان در میدان معرکه خود بر صندلی مخصوصی می‌نشسته‌اند، تبریزی به دست می‌گرفته، به‌دوشیوه حکایت‌گویی و نظم‌خوانی نقلی می‌کرده‌اند و پس از اتمام داستانسرایی خود نیز از مردم پول می‌خواسته‌اند.^۴

در دوره صفوی داستانپردازی و قصّه‌گویی در معابر بسیار رایج بوده، شاهنامه‌خوانی هم یکی از هنرها محسوب می‌شده است و گروهی از طریق شاهنامه‌خوانی امرارمعاش می‌کرده‌اند؛^۵ نقل است ملائیکه‌خودی جناب‌دی که شاهنامه‌خوان زبردستی بود، یک‌بار در مجلس شاه عباس شاهنامه خواند و چهل تومان موجب برای او تعیین شد.^۶ در همین جای یادآوری می‌شود که شاهنامه‌خوانی و داستان‌گویی در بارگاه شاهان و وزیران، رسمی کهن بوده است؛ چنان که سعدی گفته است در مجلس یکی از ملوک عجم کتاب شاهنامه را می‌خوانده‌اند؛^۷ و به گفته واصفی نیز در بارگاه امیرعلیشیرنویسی داراب‌نامه و قصّه حمزه را نقل می‌کرده‌اند.^۸ به هر تقدیر، قصّه‌گویان و شاهنامه‌خوانان نامی عهد صفوی عبارت بوده‌اند از: ملائیکه‌خودی جناب‌دی، حسینا متخلّص به صبحی، میرظهیر، میرزا محمد، مقیمی زرکش، ملامؤمن و نجاتی بافقی.^۹ کانون قصّه‌گویان دوره صفوی بیشتر قهوه‌خانه‌ها و کوکناورخانه‌ها بوده است. قهوه‌خانه‌های آن دوران با قهوه‌خانه‌های امروزی بسیار تفاوت داشته و درواقع

۱. همان: ص ۶۷.

۲. کاشفی سبزواری، مولانا حسین واعظ: فتوت‌نامه سلطانی، به اهتمام محمدجعفرمحبوب، ص ۲۷۹.

۳. همان: ص ۲۸۰. ۴. همان: صفحات ۳۰۵-۳۰۳.

۵. مقایسه شود با: نصرآبادی اصفهانی، میرزا محمد طاهر: تذکرة نصرآبادی، تصحیح حسن وحید دستگردی، ص ۳۰۷ و ص ۳۷۹. ۶. تذکرة نصرآبادی، ص ۳۰۷.

۷. سعدی شیرازی: گلستان، به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، ص ۶۴.

۸. واصفی، زین‌الدین محمود: بدایع الوقایع، به تصحیح الکساندر بلدروف، ج ۱، صفحات ۴۸۰-۴۷۹.

۹. ترجمه احوال آنان را در تذکرة نصرآبادی مطالعه فرمایید. مقدمه آقای دکتر جلیل دوستخواه بر داستان رستم و سهراب به روایت مرشد زریری راهنمای ما بوده است.

بزمگاه هنرمندان و شاعران بوده است^۱، چنانکه برخی از شعرا نیز در قهوه‌خانه سکونت داشته‌اند.^۲ سه طایفه‌ای که ملاحسین از آنان با عنوان «اهل سخن» یاد کرده است، در عهد قاجاریه «سخنور» نامیده می‌شده‌اند و مراسم مشاعره خاصی را هم به نام «سخنوری» در قهوه‌خانه‌ها برپا می‌کرده‌اند.^۳ سخنوران درویشانی بوده‌اند که طریقتشان «عجم» نام داشته است و شعبه‌ای از سلسله خاکساریه محسوب می‌شده‌اند، همان درویشان گل مولایی که در کوچه‌ها و بازارها پرسه می‌زده و در ستایش مولای درویشان علی (ع) شعر می‌خوانده، در معابر معرکه می‌گرفته و سالی یک‌بار بر در خانه‌ها به طلب می‌رفته‌اند؛^۴ آنان در روزهای تاسوعا و عاشورا کشتکولهای خود را پراز آب می‌کرده و در میان مردم به سقایی و مرثیه‌خوانی می‌پرداخته‌اند.^۵ و قهوه‌خانه‌ها پاتوق نقالی و سخنوریشان بوده است. درویشان عجم در شاهنامه‌خوانی و نقالی چیرگی داشته‌اند و گه‌گاه داستانهای شاهنامه را به مفهوم رمزی تأویل می‌کرده‌اند. آنان با شاهنامه سیروسلوک می‌کرده‌اند و طریق رستگاری را همانا پیروی کردن از پندهای سراینده حکیم این کتاب می‌دانسته‌اند. گفتنی است که از دیرباز همواره شاهنامه طرف توجه برخی از اهل معرفت و صوفیان باریک‌بین بوده است چنانکه سعدالدین وراوینی هم گفته است:

«در فواید مکتوبات خواندم که امام احمد غزالی، جَمَعْنَا اللَّهَ وَإِيَّاهُ يَوْمَ الْجُمُعِ، روزی در مجمع تذکیر و مجلس وعظ روی با حاضران کرد و گفت: ای مسلمانان! هرچه درین چهل سال من از سر چوب پاره با شما می‌گویم، فردوسی آن را در یک بیت گفته است. اگر بدان کار کنید، از گفته‌های دیگران مستغنی توانید بود. بیت:

پُرسَ تیدن دادگر پِیشِ کُن ز روز گذر کردن اندیشه کن»^۶
فرقه عجم همچون اهل فتوت طریقه خود را به واسطه سلمان فارسی به شاه مردان علی (ع) نسبت می‌داده‌اند^۷ و در بعضی از افسانه‌هایشان نیز بنیانگذار طریقت عجم حبیب عجمی (متوفی: ۱۲۰ ه. ق.)

۱. تذکره نصرآبادی، صفحات ۴۶۱-۴۶۰؛ و نیز فلسفی، نصرالله: «تاریخ قهوه و قهوه‌خانه در ایران»، مجله سخن، دوره پنجم، صفحات ۲۵۷-۲۶۸.
۲. همان: ص ۲۹۰.
۳. درباره سخنوری - محبوب، محمد جعفر: «سخنوری»، دوره نهم مجله سخن، ۱۳۳۷؛ و همچنین افشاری، مهران: «فرقه عجم و سخنوری»، فصلنامه هستی، بهار ۱۳۷۴، صفحات ۱۵۲-۱۴۲.
۴. تبریزی، مهدی محمد مهدی (درویش اختیار): وسیله النجاة، نسخه خطی شماره ۹۲۰۰ در کتابخانه مجلس شورای (بهارستان)، ورق ۵۰ الف و ورق ۵۳ الف؛ و مقایسه شود با: زیری، مرشد عباس: داستان رستم و سهراب، روایت نقالان، ویرایش جلیل دوستخواه، صفحات ۳۷۷-۳۷۵.
۵. پرتویضانی کاشانی، حسین: تاریخ ورزش باستانی ایران (زورخانه)، صفحات ۲۵-۲۴.
۶. وراوینی، سعدالدین: مرزبان‌نامه، با مقابله و تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران. ج ۱، صفحات ۱۴۳-۱۴۲.

۷. درباره این که پیشوای اهل فتوت علی (ع) است و سلمان فارسی جانشین او در طریق جوانمردی است - صراف، مرتضی: رسایل جوانمردان، مشتمل بر هفت فتوت‌نامه، با مقدمه و خلاصه فرانسوی از هنری

معرفی شده است.^۱ سلسله مقامات سلوک در طریقت عجم عبارت بوده است از: ۱. ابدال، ۲. مفرد، ۳. قضاَب (غَزَاو: غَزَاء)، ۴. درویش اختیار، ۵. علمدار، ۶. دست نقیب، ۷. نقیب. ^۲ حاجب درویش شاعر، نقاش و ملامتی مشربی که مسکنش تکیه‌ای واقع در دروازه دولت تهران بوده است، همانجا که اکنون خانقاه درویشان خاکسار غلامعلی شاهی است، و نیز حاج حسین بابامشکین که از نقالان زبردست به شمار می‌آمده است، ظاهراً از پیران درویشان عجم و سخنوران بوده‌اند.

گذشته از فرقه عجم دیگر خاکساران دوره قاجاریه نیز در میدانها و معابر عمومی معرکه می‌گرفتند و داستانهای عامیانه را بازگو می‌کردند. ^۳ این دسته از درویشان پرده‌هایی را که پیکره‌های قهرمانان داستانهایشان بر آنها نقاشی شده بود، در میدان معرکه خود نصب می‌کردند و در حین قصه‌گویی، با عصای مخصوص خود تصویرهای قهرمانان داستان را نشان می‌دادند.^۴

همه قصه‌گویان و نقالان درویش نبوده‌اند. نقالی یکی از حرفه‌ها محسوب می‌شده است و هرکس که استعداد نقالی را داشته، آن را از استادان نقال می‌آموخته و از طریق نقالی امرار معاش می‌کرده است. تا سی، چهل سال پیش نقالان و شاهنامه‌خوانان بازاری گرم داشته‌اند، اما امروزه بسان بلبلائی خاموش، با دلی سوخته نگران اضمحلال سنت نقالی‌اند. جای آن است که این سنت دیرینه ایرانی با کمی تغییر و تحوّل موافق با خواست و سلیقه جوانان امروزی احیاء شود، چه در حفظ هویت ملی جوانان ما و بازداشتن آنان از تباهی و ابتذال بس سودمند تواند بود.^۵

کربین، ص ۷۳.

۱. وسیله النجاة، نسخه خطی شماره ۹۲۰۰ در کتابخانه مجلس، ورق ۱ ب و نیز ورق ۴۶ ب تا ورق ۴۷؛ و نیز شریف یزدی شاهرودی، محمدعلی: رساله در عقاید خاکساریه، مجموعه خطی شماره ۴۴۱۹ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، رساله چهارم، ورق ۵۱؛ و همچنین «افشاری»، «فرقه عجم و سخنوری»، فصلنامه هستی، بهار ۱۳۷۴، ص ۱۴۳.

۲. محجوب، «سخنوری»، مجله سخن، دوره نهم، شماره هشتم، ص ۷۸۰. مقایسه شود با: مدرسی عالم، عبدالکریم (معصوم‌علی شاه جلالی): گنجینه اولیاء یا آئینه اصفیاء، صفحات ۶۸-۶۹. محمدعلی شریف یزدی شاهرودی سلسله مقامات مذکور را در رساله خود بدین گونه یاد کرده است: ۱. غذاب: (قضاَب، غَزَاو) ۲. مفرد، ۳. اختیار، ۴. صاحب علم، ۵. چهل گیسو. (رساله عقاید خاکساریه، نسخه خطی شماره ۴۴۱۹ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، رساله چهارم، ورق ۵۱ ب) همچنین درباره مقامات سلوک در طریقت عجم «افشاری»، «فرقه عجم و سخنوری»، فصلنامه هستی، بهار ۱۳۷۴، صفحات ۱۴۴-۱۴۳. آنچه که در نامهای مقامات طریقه عجم شایان توجه و بررسی است، این است که برخی از آنها درواقع نامهای مقامات لشکری است همچون: مفرد، غَزَاو که همان غَزَاء است و صاحب علم.

۳. «دو آلمانی، هانری: سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ترجمه و نگارش فره‌وشی (مترجم همایون)، ص ۱۷۷.

۴. مقایسه شود با: زریری، داستان رستم و سهراب، روایت نقالان، ص ۳۷۶.

۵. به این سخنان شادروان مرشد عباس زریری توجه فرمایید: «در این مملکت کسی تشخیص نداد که ما چه

دربارهٔ نقّالان و شاهنامه‌خوانان معاصر، اهداف و مقاصد نقّالان و ویژگیهای آنان، از گفته‌های جناب مرشد ولی‌الله ترابی بهره برده‌ایم که چکیدهٔ افاضات ایشان در اینجا نقل می‌شود:^۱

«مرشد ترابی بر آن است که نقّال موظف است مردم را اوشاد کند و از آن است که نقّال را مرشد می‌نامند. نقّال با نقل داستانهای پهلوانی و سخن گفتن از وطن‌پرستی، مردم کوچه و بازار را، خاصه جوانان را، از خصلتهای نکوهیده، عملهای ناروا و تفریجهای مبتذل برحذر می‌دارد و آنان را به‌روش نیک و یا به‌دیگر سخن متابعت از منش پهلوانان، جوانمردی و پاسداری از وطن راهنمایی می‌کند. بنابراین او باید که وظیفهٔ خود و انسانیت خویش را باور دارد، ایمانی استوار داشته باشد، مردم‌داری کند و از کسی چیزی طلب نکند، تا او را فرومایه نپندارند.

لازم به‌ذکر است که شاهنامه خوان با نقّال یکسان نیست. شاهنامه‌خوان در مجلس داستانسرایی تحرّک‌چندانی ندارد، تنها کتاب شاهنامه را پیش روی خود می‌گشاید و داستانهای آن را بازگویی کند و گاه اشعار آن را با صدای رسا می‌خواند، یادآوری می‌شود که هنر او بیشتر مرهون صوت گوشنواز و کلام شیرینش است، اما نقّال با حرکات و رفتارهای خود آنچه را که نقل می‌کند نمایش نیز می‌دهد، خودش را همان پهلوانان داستانهایش تصوّر می‌کند و مانند آنها تیر می‌اندازد، شمشیر می‌زند، اسب‌سواری می‌کند و گاه کشتی می‌گیرد. از این‌رو باید بدنی ورزیده داشته باشد، آیین تیراندازی، شمشیربازی و سوارکاری را نیک آموخته باشد و با فنون کشتی پهلوانی آشنا باشد. همچنین باید از فراست و ذکاوتی خاص برخوردار باشد تا اهل مجلس خود را خوب بشناسد و موافق میل و علاقهٔ آنان داستان بگوید. به گفتهٔ مرشد ترابی نقّال باید دست‌کم بیست‌بار شاهنامه را از آغاز تا پیش از داستان اسکندر خوانده باشد و شعرهایی را هم از شاعران بزرگ مانند سعدی، حافظ و عراقی حفظ کرده باشد تا در جای خود از آنها استفاده کند.

نقّالی در قهوه‌خانه‌ها بیشتر در فصل زمستان و ماه رمضان برپا داشته می‌شد. جامه‌ها و ابزارهایی که نقّالان با آنها در مجلس نقّالی حاضر می‌شدند، عبارت بود از: پیراهن سفید یا سرمه‌ای رنگ، قبای بغلبنده بلند، جلیقه، چارق، رشمه و تعلیمی. دست‌کم شش ماه به‌طول می‌انجامید تا نقّالان زبردست یک دورهٔ کامل داستانهای پهلوانی را، از کیومرث تا آذربوزین، نقل می‌گفتند و هر شش ماه یک‌بار، مراسم شهرباب‌کشی را برپا می‌داشتند. پیش از برپا کردن مراسم سهراب‌کشی، دیوارهای قهوه‌خانه را با پارچه

می‌کنیم و چه می‌گوییم و برای چه گلوی خود را پاره می‌کنیم و فریاد می‌زنیم. نفهمیدند یا نخواستند بفهمند که ما داریم اساس استقلال مملکت و روح سربلندی را در مردم تقویت می‌کنیم. به کار ما بی‌اعتنایی کردند و وسایلی را برای سرگرمی مقابل مردم گذاشتند که غیر از ناجوانمردی و بی‌غیرتی و هرزگی و فساد هیچ حاصلی ندارد». (داستان رستم و سهراب، روایت نقّالان، ص ۳۹۰).

۱. آنچه خواهید خواند نتیجهٔ مصاحبهٔ ما با مرشد ولی‌الله ترابی است به‌تاریخ ۶ بهمن ماه ۱۳۷۱ در پژوهشگاه علوم انسانی. مصاحبهٔ یاد شده با یاری و همکاری سرکار بانو دکتر کتایون مزدپور صورت گرفت که از محبت‌های بی‌شمار ایشان سپاسگزاریم.

سیاه می پوشانند و برخی از اسباب خاص عزاداری را، مانند حجله، در محفل نقالی تعبیه می کردند. در مجلس سهراب کشی، نقال پایان داستان رستم و سهراب را نقل می گفت، خود را به جای رستم فرض می کرد. سینه سهراب خیالی را با خنجر می شکافت، سپس از کار خود پشیمان و پریشان می گردید و می گریست و اهل مجلس نیز به همراه او می گریستند.

زنده یاد میرزا غلامعلی حقیقت را که بیشتر در قهوه خانه های بازارچه نایب السلطنه و باغچه اناری، واقع در خیابان عین الدوله، داستان می زد و نیز آقای نادری را که زمانی در قهوه خانه مرحوم حاج تقی رمضان یخی، واقع در دروازه غار، داستانرایی می کرد، دوتن از شاهنامه خوانان بالادست عصر حاضر می توان شمرد.

مرحوم مرشد عباس زوی اصفهانی یکی از نقالان نامی و بسیار هنرمند دوران ما بود که در اصفهان نقالی می کرد و اکنون بیش از بیست سال است که نقاب خاک بر چهره کشیده است.^۱ اینک نقال نامی اصفهان آقای حبیب الله ایزدخواستی است.

در تهران نقالان نامدار شادروانان حاج حسین بابا مشکین و غلامحسین غول بچه و مرشد بوزو بوده اند که بسیاری از نقالان بزرگ امروزی، از جمله خود مرشد ترابی، مجلس و محضر آنان را درک کرده اند.^۲ مرحوم تقی عشقی هم نقال شاهنامه خوانی برجسته بود که خاصه در زدن داستان بیژن و منیژه مهارت داشت و بیشتر در قهوه خانه صابونیزخانه و قهوه خانه میرزا عباس عابدینی نقل می گفت. همچنین شادروان آقای صیاد نیز از نقالان چیره دست تهران بود و به شاهنامه تسلط داشت، روش او چنین بود که در حال نشسته نقالی می کرد. استاد روح الله شوقی هم، که اکنون از طریق دندانپزشکی امرار معاش می کند، از نقالان زبردست عصر حاضر است که سالیان دراز در میدان خراسان داستانهای رزمی و بزمی را نقل گفته است.

اینک سرآمدان نقالان ایران یکی آقای سید مصطفی میرسعیدی است که در بروجرد سکونت دارد و دیگری خود مرشد ولی الله ترابی است که ساکن شهر ری است. بسیاری از مردم شهر ری مرشد ولی رامی شناسند و به او احترام می گزارند. وی گذشته از اینکه نقالی کهنه کار و چیره دست است، یکی از پیشکسوتان و کهنه سواران اهل زورخانه نیز محسوب می شود. به گفته خودش، پدرش مرحوم ملاحسن شهادت خوان فراهانی یکی از تعزیه خوانان زبردست بوده است و عمویش مرحوم ملاکوبلایی حسین در تعزیه ها شبیه امام حسین (ع) می شده. او خود نیز در کودکی و نوجوانی شبیه پسر حُرّ، طفلان مسلم، حضرت قاسم، حضرت علی اکبر و حضرت یوسف (ع) می شده است. سپس به نقالی روی آورده و این هنر را نزد استاد روح الله شوقی فرا گرفته است. مرشد ولی داستانهای رزمی و پهلوانی را شایسته تر

۱. برای ترجمه احوال او ← زیری، داستان رستم و سهراب، روایت نقالان، مقدمه جلیل دوستخواه، صفحات هیجده تا چهل و سه.

۲. همچنین ← داستان رستم و سهراب، روایت نقالان، ص ۳۹۰.

از داستانهای دیگر برای نقالی می‌داند و فرامرز پهلوان محبوب او است. او چنانکه می‌گوید، سالیانی دراز در قهوه‌خانه‌های شهر ری، قهوه‌خانه مرحوم حاج تقی رمضان یخی، واقع در دروازه غار تهران، قهوه‌خانه باغچه اناری، خزانه و باغ فردوس نقالی کرده است.^۱

* * *

نقالان و قصه‌گویان گذشته از آنکه حماسه ملی ایران، یا همان داستانهای شاهنامه، و دیگر داستانهای رزمی و پهلوانی را چون داستانهای گرشاسب، سام، فرامرز، برزو و جهانگیر، با گفتاری عامیانه نقل می‌گفته‌اند، برخی از نامداران تاریخ را هم به عرصه حماسه و افسانه وارد می‌کرده و شرح زندگانی آنان را همراه با داستانهای وهم آلود و شگفت‌انگیز در محافل قصه‌خوانی بازگو می‌کرده‌اند. این دسته از داستانها خود نیز به دو گروه تقسیم می‌شده است: یکی داستانهایی که قهرمانان اصلی آنها پادشاهان و سردارانی بوده‌اند که در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران تأثیری مهم داشته‌اند مانند: اسکندرنامه و ابومسلم‌نامه، و دیگری داستانهایی که قهرمانان آنها در تاریخ اسلام و مذهب تشیع اهمیتی خاص دارند مانند: قصه حمزه و مختارنامه.^۲

قهرمانان بعضی از داستانهای قصه‌گویان هم عیاران و جوانمردان محلی بوده‌اند مانند: سمک عیار و حسین کرد. و طرفه آنکه اگرچه در بسیاری از داستانهای قصه‌گویان و نقالان، عیاران قهرمانان اصلی داستان نیستند اما نمک همه این دست از داستانها درواقع همان شرح شیرینکاریها و دلاوریهای آنان است.^۳

به هر تقدیر، نقالان و داستانگویان که با نقل داستانهای عامه‌پسند مردم کوچه و بازار را سرگرم می‌کرده‌اند، ارشاد و تربیت عوام را هم به عهده داشته‌اند ازین لحاظ همانند مذکران و قصاص که با وعظ و نقل قصه‌های پیامبران و اولیاء در مسجدها و خانقاهها وظیفه تربیت و ارشاد عوام را داشته‌اند، رفتار می‌کرده‌اند.^۴ آنان سرگذشت قهرمانان افسانه‌ای را با زندگی جامعه ایرانی عهد خود تطبیق می‌کرده‌اند، پنداری موظف بوده‌اند که اسطوره‌ها و افسانه‌ها را زنده نگاه دارند و زندگی قهرمانان و پهلوانان افسانه‌ها را با زندگی مردم دوران خود پیوند بدهند. موضوع داستانهای عامیانه آنان بیشتر جنگها و ستیزه‌های پهلوانان و جوانمردان با فرمانروایان ستمگر، دشمنان ایران، کافران بدکردار، اژی‌دهاکهای آتش‌افروز، جادوان حیل‌گر و دیوهای زور‌آور و خودسر، و درعین حال نادان و احمق، است. گاه نیز عشق و دلباختگی شهزاده یا پهلوانی ایرانی به مروهی آئیرانی موضوع اصلی این‌گونه داستانها است که البته عاشق ایرانی برای دست یافتن به معشوق آئیرانی خود دچار مصایب، فتنه‌ها،

۱. زرین کوب، «از گذشته نثر فارسی»، نقش بر آب، ص ۵۳۴ و صفحات ۵۴۳-۵۴۷؛ و محبوب، محمدجعفر: «داستانهای عامیانه فارسی»، مجله سخن، دوره دهم، شماره ۱، فروردین ماه ۱۳۳۸، صفحات ۶۶-۶۷.
۲. زرین کوب، همانجاها.

۳. زرین کوب، عبدالحسین: سرنی، نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی، ج ۲، ص ۸۰۹.

افسونها و طلسمها می‌شود^۱، اما استواری می‌نماید و سرانجام به کام دل خود نایل می‌گردد. به هر حال، شایان توجه است که داستانهای مذکور نمودار دلاوری، شور، جنبش، کوشش و پایداری است.^۲ آیا این خود بازتابی از زندگی مردمی دیرپای و کوشا نیست که در طی قرنهای متمادی همواره در برابر آتش افروزیها و خونریزیهای تازشگران بیگانه، و بیدادگریهای فرمانروایان خودکامه و سبکسار استواری نموده و شکیب ورزیده‌اند و ناچار از برای تسلی خاطر خود همه شدائد و مصایب باورناشدنی زندگی خویش را چیزی جز همان طلسم و افسون نپنداشته‌اند؟ نقّالان و قصّه‌گویان به مردم رنج‌دیده ایران نوید می‌داده‌اند، نوید اینکه از پس تحمل سختیها سرانجام سعادت و کامروایی از آن پهلوانان پایداری ایرانی است:

تو این را دروغ و فسانه‌مدان به یکسان روشن زمانه‌مدان
رازی را که در داستانهای نقّالان نهفته است، همان رازی که گذشتگان ما را به خود جلب می‌کرده است، باید کاوید. مردم ما آنچنان باداستانهای عامیانه آنان مأنوس بوده‌اند که امروزه نیز هنوز نامهای بعضی از شخصیهای آن داستانها در ارسال مثلها به جای مانده است، از قبیل لَندِه‌هور، که به درازقامتی و تنومندی شهره است، و رورده جادو، که تندگویان و پرچانگان را به او مانند می‌کنند، قمروزیر، که ورود افراد پرهیاهو و مردم آزار را به آمدن او تشبیه می‌کنند، و مادر پولادزره، که به بدخویی و زشتروی شهرت دارد.

از آن رو که سخن نوشته‌ماندگارش بیشتر از سخنان شفاهی است، تعداد قابل ملاحظه‌ای از داستانهای نقّالان و قصّه‌گویان معابر به صورت کتاب تدوین شده است که نسخه‌های خطی آنها در گنجینه‌های کتابخانه‌های جهان نگهداری می‌شود. ظاهراً در محافل داستانگویی آنان کاتبانی با کاغذ و قلم و دوات حاضر می‌شده‌اند و سخنانی را که شخص نقّال بازگو می‌کرده است، عیناً می‌نوشته‌اند. چنانکه داستان سمک عیار را، که نمونه‌ای کهن از داستانهای قصّه‌گویان است، افسانه پردازی به نام صدقه بن ابی القاسم شیرازی نقل کرده و کاتبی به نام فرامرز خداداد ارجانی گفته‌های او را کتابت کرده است. طرفه آن است که در برخی از قسمتهای این کتاب عین محاوره راوی داستان با شنوندگان داستان ثبت آمده است:

«هرکه خواهد تا بداند که احوال عالم افروز در آن حالت به چه رسید و چگونه نجات یافت، پنجاه دینار زر بدهد، و یکی توانایی ندارد، بدین جمع که حاضر آمده‌اند بدهند تا من بگویم که سمک با محنت بماند یا رستگار شد! اگر زر ندارید، هر یکی صحنی حلوای به شکر از آنچه می‌خورید بفرستید تا من نیز بخورم! و اگر از آنچه گفتم هیچ نیست، هر یکی یک بار الحمد از برای جمع کننده

۱. مقایسه شود با: زرین کوب، «از گذشته نثر فارسی»، نقش بر آب، ص ۵۴۳.

۲. مقایسه شود با: زرین کوب، «فرهنگ عامه»، نقش بر آب، ص ۷۴۰.

این کتاب بخوانید و از خدای تعالی او را آمرزش خواهید!»^۱

این هم شایان ذکر است که هریک از داستانهای عامیانه را چندین نقال در سرزمینهای گوناگون، با تعبیرات خاص خود نقل می کرده اند و گاه به سلیقه و ذوق خود مطالبی را نیز به اصل داستان می افزوده اند و از این رو است که نسخه های خطی یک داستان که به توسط کاتبان مجالس قصه گوئی فراهم آمده است، کمتر با یکدیگر منطبق است در عین آنکه مضامین اصلی نسخه ها یکسان است.^۲

۲) هفت لشکر و ویژگیهای سبک و سیاق آن

نسخه خطی هفت لشکر با شماره ۲۹۸۳ در کتابخانه مجلس شورای (بهارستان) نگهداری می شود. قطع نسخه مذکور رحلی، جلد آن مخمل آبی رنگ و کاغذش فرنگی کم ارزش آبی رنگ، معروف به کاغذ قند است. با خطهای نستعلیق و نسخ گوناگون در ۴۴۶ صفحه نوشته شده و آغازش بدین گونه است: بسم الله الرحمن الرحيم هذا کتاب هفت لشکر از ابتدای کیومرث الی انتهای بهمن ابن اسفندیار. در ورق پایانی که با اوراق دیگر کتاب متفاوت است، تاریخ کتابت نسخه سوم ذی الحجه سال ۱۲۹۲ ذکر شده است. متأسفانه کاتب یا کاتبان نسخه شناخته نیست. سه جای صفحه آغازین نسخه با مهر نشان شده است که نوشته یکی از مهرها چنین خوانده می شود: لا اله الا الله ملک حق مبین عبده سیف (۹). صفحه ۳۵۱ نسخه نیز با دو مهر نشان شده است که نوشته یکی از آنها چنین است: لا اله الا الله ملک حق مبین عبده رحیم. این نسخه همچنین پنجاه نقش رنگی به سبک عامیانه قهوه خانه ای دارد که از برای بررسی نقاشیهای قهوه خانه ای سودمند تواند بود.

هنگامی که نسخه یاد شده را به مرشد ولی الله ترابی نشان دادیم، وی گفت که آن یک دوره کامل طومار نقالی است که دست کم به مدت شش ماه نقالان آن را می زده اند. نقالان داستانهای دستنوشته خویش را اصطلاحاً طومار می گویند، چه آنها به صورت ورق پاره هایی باشد که مانند طومار در نور دیده گردد و چه به صورت کتاب تدوین شده باشد. از برای نقالان طومار بسان گنجینه است و بیشتر آنان طومار ندارند. نقالان کار آزموده طومارها را می نوشته اند و ذیل آنها را مهر می کرده و کسانی دیگر مهر آنان را تأیید می نموده اند، در نزد نقالان طومار بی مهر و نشان فاقد ارزش است. آنان طومارها را با خود به محفل نقالی می برده اند و اگر در حین نقل گفتن نام پهلوانی از خاطرشان می رفته است، به طومار رجوع می کرده اند. آگفتنی است کتاب مشهور رستم نامه که بارها به صورت چاپ سنگی و یا

۱. ارژانی، فرامرز بن خداداد: سمک عیار، با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری، ج ۴، ص ۱۰۱ و درباره کاتبان داستانهای عامیانه فارسی ← طرسوسی، ابوطاهر: داراب نامه طرسوسی، مقدمه ذبیح الله صفا، ص ۱۲.

۲. ← محبوب، محمدجعفر: «تحقیقی درباره سمک عیار، ستایشنامه دلیرها و جوانمردیها»، مجله سخن، دوره یازدهم، شماره ۶، مهرماه ۱۳۳۹، ص ۶۶۹.

۳. آنچه گفته آمده است از افادات مرشد ولی الله ترابی است، درباره طومار همچنین ← انجوری شیرازی، سید ابوالقاسم: مردم و فردوسی، صفحات ۲۶۴-۲۶۳.

چاپهای بازاری منتشر شده و در اواخر دوره قاجار و اوایل دوره پهلوی از کتابهای پرتعداد بوده است، درواقع یکی از طومارهای نقّالی شاهنامه شبیه هفت لشکر است اما هنگامی که نخستین بار چاپ شده، بخشهای آغازین طومار را حذف کرده‌اند و آن را از ماجرای زاده شدن رستم به بعد به چاپ رسانده‌اند.

نقّالان بخشی از شاهنامه را که با آمدن کیخسرو به ایران آغاز می‌شود و به داستان کوه هماون و رزم ایرانیان با تورانیان، گشائیان و خاقان چین پایان می‌یابد، اصطلاحاً هفت لشکر اول می‌نامند و داستانی دیگر را که ساخته و پرداخته خود نقّالان است و درباره نبردها و ستیزه جویهای خاندان رستم، بزو و فرامرز و پسران آن دو، تیمور و جهانبخش است، هفت لشکر دوم می‌نامند که از جهت شیرینکاریهای عیارانه در نظر آنان اهمیتی خاص دارد^۱ و ظاهراً از این رو نسخه کتابخانه مجلس که دربردارنده بیشتر داستانهای حماسی و پهلوانی ایران است، هفت لشکر نامیده شده است. به هر تقدیر در عهد قاجاریه هفت لشکر معروف بوده است، چنانکه منقول است امروزه هم برخی از طایفه‌های لر ایران که در میان آنان شاهنامه‌خوانی بسیار متداول است، شاهنامه را هفت لشکر می‌نامند و یا نقّالی شاهنامه را نقل هفت لشکر می‌گویند (نقل از دکتر سجّاد آیدنلو). گوشه سمت چپ بخش تحتانی نسخه کتابخانه مجلس دست فرسود گردیده است و این دلالت می‌کند که در گذشته‌ها نسخه مذکور بارها خوانده شده است. گفتنی است که این نسخه در عهد ناصرالدین شاه کتابت شده اما روایتها و برخی از تعبیرات آن کهنگی و دیرینگی بیشتر از عهد قاجار را نشان می‌دهد.

- نگوشی به زبان هفت لشکر: سبک گفتار هفت لشکریش و کم شبیه همان سبک داستانهای کهن نقّالان و قصه‌گویان چون سمک عیار و داراب نامه است، چنانکه بسیاری از اصطلاحات و تعبیرات و تشبیهات آن کتابها در هفت لشکر نیز به کار گرفته شده است.

هفت لشکر موافق گفتار عوام تصنیف شده است و کاتب آن برخی از لغات را به همان صورتی که در گویش عامیانه تلفظ می‌شود، نوشته است مانند: چه (: چو)، همچو (: همچو)، آمدن (: آمدند)، گرفتن (: گرفتند)، می‌خوند (: می‌خواند)، فروز آمد (: فرود آمد)، رون (: ران)، ایرون (: ایران)، هومون (: هومان)، تیربارون (: تیرباران)، پوس (: پوست)، دویس (: دویست)، هفصد (: هفتصد)، فلامرز (: فرامرز)، جوب (: جوی)، جهندم (: جهنّم)، قواله (: قباله).

این کتاب مشحون است از اصطلاحات و تعبیراتی که مختص نقّالان و قصه‌گویان بوده است همچون: دارشمشاد، که چندین سنگ آسیا بر آن تعبیه شده و سلاح دیوان است، هفت دانه لعل تهمورثی، که دفع‌کننده جادو است، تبر مهره، که یکی از ابزارهای جنگی است، دعای باطل سحر، که آتش اژدها و افسون جادوان را بی‌اثر می‌کند، کمر زنجیر، فیلبند دروازه و لنگر پهلوانی.

۱. آنچه که راجع به هفت لشکر اول و هفت لشکر دوم گفته شده است، از افادات مرشد ولی الله ترابی است.

بعضی از واژگان و ترکیبات و تعبیرات هفت لشکر را به جز در داستانهای عامیانه قصه گویان و طومارهای نقالان و یا شاید برخی از آثار تاریخی و گزارش احوال که از دوره صفویه تا پیش از انقلاب مشروطه نوشته شده است و احتمال هم در بعضی از اشعار عهد صفوی، در متون دیگر کمتر می‌توان یافت که از آن جمله است: پیشخانه بیرون زدن به معنی اسباب و اثاثه سفر را از پیش بردن، یراق گرفتن به معنی آماده کردن، طرید به جای آوردن به معنی جولان دادن در میدان نبرد و با سلاح بازی کردن، جنگ مغلوبه شدن، سپر بر مهره پشت افگندن، قلاب نفس کشیدن، شب به سر دست در آمدن، بطیل به معنی گونه‌ای از قایق، بحره کمان (بحرکمان) به معنی فاصله زه کشیده شده تا بدنه کمان و میمونه (میمونک) که گونه‌ای از توپ جنگی بوده است.

سبک سخن هفت لشکر کمابیش از شیوه نگارش وقایع نگاران و تاریخ‌نویسان دوره صفوی متأثر است و ظاهراً کاربرد بعضی از واژگان ترکی و مغولی‌ای که امروزه در محاوره مردم ما کمتر به کار می‌رود، مانند: الخی (ایلخی، رمة اسپ)، الهچی (ایلچی، سفیر، پیک)، الغار (ایلغار، هجوم)، قبرقه به معنی دنده، دبلقه به معنی زره سر و روبند خود، قربان به معنی کماندان، و نیز برخی از لغات عربی‌ای که در گفتار عامیانه امروزی معمول نیست، مانند: ققه به معنی چکاد برج یا منار، سته به معنی چرت و پینکی، علاقه به معنی دستار سر و صوب به معنی سوی و جهت، نمونه‌هایی از این تأثر است.

بسیاری از واژه‌ها و ترکیبات هفت لشکر با مفهوم و معنی اصلیشان که امروزه به کار می‌رود، کاربرد نیافته است. بلکه مفهومی کنایی دارد که شاید در نظر خواننده غریب بنماید. از آن جمله است «آشنا گردانیدن» و «خوابانیدن» که به معنی «زدن» به کار رفته است. مثال:

«گر شاسپ کجک بر کله فیل آشنا گردانید و متوجه حرب اژدها گردید».^۱

«تیغها در دست، خود را بر لشکر زدند و تیغ بر عادیان خوابانیدند».^۲

همچنین است «انگشت گرفتن» که به معنی «پیمان بستن» و «بیعت کردن» به کار رفته است:

«... انگشت گرفت و از سر صدق و اعتقاد درست مسلمان شد».^۳

برخی از واژگان هفت لشکر نیز در معنی‌ای به کار رفته است که امروزه به کار نمی‌رود و اگر هم استفاده شود، نادرست به حساب می‌آید چنانکه تقریباً در تمام متن هفت لشکر «به نظر در آوردن» به معنی «دیدن» و «مشاهده کردن» به کار رفته است همچون جمله‌های ذیل:

«پریدخت و سام داخل باغ شدند و در میان باغ، کوشک عالی به نظر در آوردند».^۴

«گر شاسپ ضحاک را به نظر در آورد».^۵

«بجراکه» در هفت لشکر معنی «زیراکه» را دارد. مثال:

«جهانگیر گفت: ای مادر! من پسر او نیستم. بجواکه مرا با او هیچ نسبت نیست».^۶

۱. کتاب حاضر، ص ۴۵. ۲. کتاب حاضر، ص ۱۲۰. ۳. کتاب حاضر، ص ۹۱.

۴. کتاب حاضر، ص ۹۶. ۵. کتاب حاضر، ص ۴۷. ۶. کتاب حاضر، ص ۲۰۶.

و نیز «بقبیل» به معنی «قریب به» و «تقریباً» کار بسته شده است. مثال:

«رستم از عقب ایشان دویده، بقبیل صدنزه دیو را به قتل آورد و باز گردید».^۱

«روزانه» نیز به جای «روز» به کار رفته است. مثال:

«روزانه دیگر ضحاک به بارگاه آمد».^۲

«روزانه» دیگر که آفتاب عالمتاب سر از دریچه مشرق به امرقادر وهاب بیرون آورد...^۳

در بسیاری از موارد «او» به جای «آن» به کار گرفته شده است و گاه نیز با «ها» جمع بسته شده است.

مثال:

«ضحاک از امرای خود خجل شد، گفت: ای مرد ابله! کرا زهره و یارای او باشد که در حرم من

پای گذارد؟».^۴

«خاقان گفت: اینچنین نیست. می باید اوها را مهلت دهیم... پس اوها را مهلت چهل روزه دادند».^۵

«هرگاه غرض اوها از من است، تا جان در بدن دارم، برادران خود را خدمت می کنم».^۶

در موارد بسیاری نیز حرف «با» به جای حرف «به» کار بسته شده است که این البته در متون ادبی

کهن نیز سابقه دارد:

«... به خیمه رفت، با پریدخت با استراحت مشغول شد».^۷

یکی از ویژگیهای سبکی هفت لشکر هم این است که در برخی جایها حرف «و» به شیوه ای خاص

در نقل و وصف کردن، میان دو جمله به کار برده می شود تا آنچه که نقل می شود مهیجتر گردد.

همانگونه که امروزه نیز ما آن را با صدای ضمه در محاوره خود، هنگامی که مطلبی را با آب و تاب

نقل می کنیم، به کار می بریم. مثال:

«آفتاب گلرنگ که سر از دریچه بیرون آورد و، آن دو دریای لشکر به قصد جان یکدیگر صف

قتال و جدال آراستند».^۸

«چون ایشان را تدارک بدید و، هریک را به ولایتی فرستاده و خود با ایرج در ایران قیام

نمودند».^۹

«چون مادر فریدون به دریا بنشست و، شب و روز باد او را در میان دریا می برد تا سه شبانه روز».^{۱۰}

حرف «که» نیز در بسیاری از موارد، شبیه به همین روش و به همین مقصود در میان جملات به کار

بسته شده است. مثال:

«فریدون عمود کاویانی را بر سر چنگ بلند ساخت و بر میان هردو کتف ضحاک زد، که درهم

۳. کتاب حاضر، ص ۲۲۹.

۲. کتاب حاضر، ص ۴۲.

۱. کتاب حاضر، ص ۱۷۰.

۶. کتاب حاضر، ص ۳۶.

۵. کتاب حاضر، ص ۹۲.

۴. کتاب حاضر، ص ۳۴.

۹. کتاب حاضر، ص ۳۶.

۸. کتاب حاضر، ص ۵۴.

۷. کتاب حاضر، ص ۹۰.

۱۰. کتاب حاضر، ص ۲۶.

غلطید و به روی زمین نقش بست.^۱

«فرامرز از آن سر میدان برگردید. ششصد و شصت و شش رگ و چهارصد و چهل و چهار پاره استخوان و هفتاد و دو پرکن گوشت که در بدن داشت، در بازو جمع نموده و بر قبه سهر جهانگیر فروز آورد، که ناله از دل مرکب برآمد و سفیدی پیش سیاهی چشم او را گرفت.»^۲

حذف «را» هم یکی از ویژگیهای سبکی هفت لشکر است. مثال:

«پیر سوراخهایی که در آن پوست بود، هرکدام یک اسم اعظم بنوشت.»^۳

«گفت: ای شهریار! زال با دلاوران انتظار قدم شما می کشند.»^۴

«چهل هزار کس از سپاه او به قتل آوردند.»^۵

«آن دیوان که ضرب دست رستم خورده بودند، گفتند: وقت خوردن معلوم خواهد شد.»^۶

در بعض جایهای هفت لشکر خاصه در بخشهای آغازین آن در صرف فعلهای ماضی استمراری از سخن قدما تقلید شده است و به جای «می»، که جزء پیشین است، «ی» در پایان افعال آمده است. مثال:

«... و هرکس ظلم و زور بر یکدیگر کردند، در خدمت او رفتندی و ایشان را مؤاخذه نمودی.»^۷

«هرگاه کسی را خواستی که از راه دور بیاوردی، بفرمودی آن چهار ناپاک ایشان را آوردندی.»^۸

حذف «ی»، نشانه نکره و وحدت، را هم می توان از ویژگیهای سبک هفت لشکر برشمرد. مثال:

«ایشان روانه دره شدند، چون اندک پیش رفتند، دیدند که پهلوان ازدها را به قتل آورده است.»^۹

«مقداد خرمن آتش در دور دایره پهلوان فرو ریخت.»^{۱۰}

کاربرد فراوان «در» به جهت ساختن قید زمان و برای بیان فور و استعجال هم از ویژگیهای زبانی

هفت لشکر است. مثال:

«نامه‌ای به اطرط نوشت که باید در رسیدن نامه گرشاسپ را برداشته، متوجه ایران شوی!»^{۱۱}

«در دم پریدخت از گفته خود پشیمان شد.»^{۱۲}

واژه‌های بدان، چنان و آنچنان نیز برای بیان عظمت انسان، حیوان یا چیزی و یا برای بیان شدت

کاری، در هفت لشکر بسیار کار بسته شده است. مثال:

«شیر پیش آمد و پنجه بیفگند، خرطوم فیل را از بیخ بکند و فیل بدان بزرگی به روی زمین افتاد.»^{۱۳}

«سام تیغ نریمانی را چنان بر قبه سپرش زد که او را با مرکب مثل قالب پنیر تر دونیم کرد.»^{۱۴}

«رستم بیدار شد و طرفه ازدهائی به نظر در آورد و دست به قائمه تیغ آبدار برده، آنچنان بر دوال

- | | | |
|----------------------|-----------------------|----------------------|
| ۱. کتاب حاضر، ص ۳۴. | ۲. کتاب حاضر، ص ۲۱۱. | ۳. کتاب حاضر، ص ۳۱. |
| ۴. کتاب حاضر، ص ۱۵۹. | ۵. کتاب حاضر، ص ۲۱۴. | ۶. کتاب حاضر، ص ۱۶۹. |
| ۷. کتاب حاضر، ص ۱. | ۸. کتاب حاضر، ص ۱۳۰. | ۹. کتاب حاضر، ص ۴۶. |
| ۱۰. کتاب حاضر، ص ۴۵. | ۱۱. کتاب حاضر، ص ۴۱. | ۱۲. کتاب حاضر، ص ۷۵. |
| ۱۳. کتاب حاضر، ص ۷۲. | ۱۴. کتاب حاضر، ص ۱۲۷. | |

کمرش زد که قلم گردید».^۱

بسیاری از قیده‌های وصف و حالت در هفت لشکر از تکرار یک اسم یا یک صفت ساخته شده است. مثال:

«زنگیان را قلم قلم در بالای هم ریخته بودند».^۲

«در بالای آن قصر دختری دید مثل ماه شب چهارده، خندان خندان بر سام سلام کرد».^۳

«لا اله الا الله خون از دم شمشیر او بر خاک می‌ریزد».^۴

یکی از ویژگی‌های دیگر هفت لشکر این است که برخی از اسمهایی که در زبان عربی جمع است، در این کتاب دوباره به شیوه‌ای نادرست جمع بسته شده است و این از دیرباز در گفتار فارسی‌زبانان رایج بوده. مثال:

«آن جماعت تجاران در میان هم افتادند».^۵

در بسیاری از جمله‌های هفت لشکر صیغه‌های فعلها نابه‌جا کار بسته شده است و در بسیاری از موارد هم افعال بدون قرینه حذف گردیده است که گاه این خود باعث نارسایی متن کتاب شده است؛ همچنین در هفت لشکر افعال وصفی و عبارتهای وصفی فراوان به کار رفته است و در بسیاری از موارد فعلهای نمودن و ساختن به جای «کردن» به کار گرفته شده است. کاربرد فراوان متوجه شدن و متوجه گردیدن در معنی به سویی حرکت کردن و به مکانی روی آوردن؛ و نیز کاربرد بسیار فعلهایی که با پیشوند «به‌در» ساخته شده است مانند فعلهای به‌در آمدن، به‌در رفتن و به‌در بودن هم از مشخصات بارز متن هفت لشکر است.

- صور خیال در هفت لشکر: هنر اصلی نقّالان در این بوده است که با کلام و حرکات خود، وقایع داستانها را در ذهن و خیال مخاطبان به تصویر درآورند. از این رو صور خیال در آثار آنان اهمیتی خاص دارد.

صور خیال در هفت لشکر مانند شاهنامه بیشتر رنگ حماسی دارد. شاید بتوان گفت که اغراق مهمترین و وسیعترین صورت خیال است که در هفت لشکر به کار گرفته شده است.^۶ پهلوانان هفت لشکر همه زور و قوتی غیرطبیعی دارند چنانکه با یک ضرب‌دست فیل و اژدها را از پای درمی‌آورند و چون بر سر دیوها و غولهای کوبند، آنها را با خاک یکسان می‌کنند. دیوها و غولها هم که به منازگیتی تشبیه شده‌اند، هزاران گز بلندی دارند و صدها من غذا را در یک وعده می‌خورند و ... برخلاف اغراقهای شاهنامه که با ظرافتی خاص و به طرز استادانه‌ای به کار رفته است، اغراقهای

۱. کتاب حاضر، ص ۱۶۶. ۲. کتاب حاضر، ص ۶۰. ۳. کتاب حاضر، ص ۵۷.

۴. کتاب حاضر، ص ۱۱۸. ۵. کتاب حاضر، ص ۱۰۱.

۶. مقایسه شود با: شفیع کدکنی، محمد رضا: صور خیال در شعر فارسی، (چاپ سوم)، ص ۴۴۳ و ص ۴۴۸.

هفت لشکر قید و بندی ندارد، ساده است و از ذهن و اندیشه عوام سرچشمه گرفته است چنانکه در بسیاری از موارد صرفاً به دروغهایی خنده دار می ماند، البته این را هم نباید فراموش کرد که نقّالان گاه مطایبه آمیز سخن می گفته اند تا توجه مستمعان را به خود بیشتر جلب کنند.

استعاره های غریب و تشبیه های بدیع در هفت لشکر بسیار اندک است. تشبیه در آن بیش از استعاره به کار بسته شده است. صفت هایی که در هفت لشکر به کار رفته است، بیشتر رنگ و جنس را بیان می کند و تشبیه های آن هم بیشتر حسی است^۱ و آنها را در وصف صبح و توصیف رزمگاه و گنداوریهای پهلوانان یا در وصف زیباییهای اشخاص می توان دید: صبح در هفت لشکر بیشتر به پرنده یا غلّمی که از درِ بچه خاور نمایان می گردد، تشبیه شده است و گاه نیز صبح بسان لشکر پیروز و غالب ایرانیان و شب بسان لشکر شکست خورده و گریزان دشمنان ایران تصوّر شده است. لشکرها در هفت لشکر بیشتر به دریا تشبیه شده اند و پهلوانان هم به شیر زبان و اژدهای دمان مانند شده اند که چون نمره می کشند، تن همبر دانشان بسان کره سیما می لرزد. حمله وری آنان نیز بسان هجوم شیر یا گرگ به گله گوسفندان توصیف شده است که این تشبیه را در برخی از کتابهای تاریخ چون تاریخ جهانگشای جوینی هم می توان دید.^۲ پهلوانان با تیغ تا کمر زنجیر دشمنان را می شکافند و هماوردان خود را یا مثل خیار تر قلم قلم می کنند و یا مانند قالب پنیر دونیم می سازند. در کشتی گرفتن قوّت می کنند و شست حریف را می خوابانند، او را بر سر دست بلند می کنند و چنان بر زمین می کوبند که مهره پشتش بر زمین نقش می بندد. آنان به سهولت سر دشمنان را مانند سر گنجشک از قلعه تن جدا می کنند و همچون برق لامع می گریزند. در وصف زیباییهای اشخاص نیز بیشتر این تشبیه ها به کار گرفته شده است: تشبیه چهره به گل و خورشید و ماه، تشبیه جبین به زهره، تشبیه تن به ماه، قامت به سرو، تشبیه گیسو به کمند، تشبیه لب به پسته، دهان به غنچه و تشبیه چشم به آهو.

- محتوی و مضمون هفت لشکر: هفت لشکر یکی از طومارهای جامع نقّالان است و مشتمل است بر بیشتر داستانهای حماسی و اساطیر ملی ایران باستان که آنان از برای عوام بازگو می کرده اند. مانند بیشتر آثار نقّالان و قصّه گوینان کتابی است به نثر و گاه آراسته به نظم. نخستین واژه متن آن همچون بسیاری از کتابهای نقّالان واژه «اقا» است که ظاهراً این خود به تأسی از شیوه سخنگستری خطبا و مذکران تازی زبان بوده باشد. پس از آن چند عبارت مسجّع که در آنها از راویان و ناقلان و سخنوران یاد گردیده، ذکر شده است؛ سپس درباره پادشاهی کیومرث و پیوند او با آدم و شیث بحث شده است. برخلاف شاهنامه در این کتاب سیامک به دست سیه دیو، پس از مرگ کیومرث کشته می شود. در هفت لشکر تهمورث پسر سیامک و هوشنگ پسر تهمورث معرفی شده است که اینها نیز موافق شاهنامه نیست. پس از ذکر وقایعی که به هنگام پادشاهی تهمورث و هوشنگ حادث شده است، درباره

۱. مقایسه شود با: همان (صور خیال در شاهنامه)، صفحات ۴۵۵-۴۵۲.

۲. جوینی، عطاءالملک: تاریخ جهانگشای جوینی، تصحیح محمد قزوینی، ج ۱، ص ۹۸.

پادشاهی جمشید جم بحث شده است: جمشید به سبب غرور و کفرگویی خود از تخت سلطنت به خاک مذلت می افتد و ضحاک، که تازیان او است، پادشاه می شود. ضحاک، ظالم، بدکردار و فریفته ابلیس است و بر دو شانه خود مارهایی گزنده دارد که خوراک آنها مغز جوانان ایران است. او فرمان می دهد که ولی نعمت خود، جمشید را بکشند و جمشید در بیابانها متواری می شود و به شهر کابل می رسد و ندانسته به در باغ دختر مهرباب شاه کابلی به در یوزگی می رود. دختر مهرباب شاه که از پیش تصویر جمشید را دیده بوده و به او دل بسته بوده است، جمشید را می شناسد و پنهان از پدر با وی ازدواج می کند. مهرباب شاه هنگامی از این ازدواج آگاه می گردد که غلام ضحاک به جستجوی جمشید به کابل می رسد. جمشید همسرش و مهرباب را وداع می گوید و فرزندش را هم که دختر مهرباب از او آستن بوده است به مهرباب شاه می سپارد. او به چین سفر می کند و در آنجا با دختر خاقان چین ازدواج می کند و آن دختر نیز از جمشید آستن می شود. ضحاک و مزدورانش در جستجوی جمشید به چین می روند و او را در بیابانهای چین می یابند و با اَره دوسر بدنش را چهارپاره می کنند. از دختر مهرباب شاه کابلی پسری زاده می شود که وی را کورنگ نام می نهند و از دختر خاقان چین دختری زاده می شود که مادر فریدون است. دو تن به خونخواهی جمشید بر ضحاک بدکردار می شورند: یکی فریدون فرزخ که نواده دختری خاقان چین و جمشید است و دیگری گرشاسپ که از دودمان کورنگ است و او هم حاصل ازدواج جمشید با دختر مهرباب شاه کابلی است. طرفه آن است که پس از سرنگونی ضحاک همواره دو گروه ایران را پاس می دارند: یکی پادشاهان که از تخمه فریدونند و دیگری جهان پهلوانان که از تخمه گرشاسپند و پادشاهی بر آنان حرام است!

داستان جمشید و ضحاک در هفت لشکر از التقات روایت شاهنامه و روایت گرشاسپ نامه اسدی ساخته شده است. از این رو است که در هفت لشکر ضحاک هم به دست فریدون و هم به دست گرشاسپ در چاه زندانی گردیده و گفته شده است که: چون فریدون به روم سفر کرده بود، ضحاک از چاه بیرون آمد و بر تخت سلطنت نشست و آنگاه گرشاسپ او را دوباره در چاه محبوس کرد.

پس از ذکر داستان گرشاسپ و شرح دلاوریهای او از قبیل کشتن فیل سفید، کشتن اژدها، رزم با بهرام و شکست دادن منهراس دیو، داستان سام سوار آغاز گردیده است. سام نامه ای که به خواجوی کرمانی منسوب است، تماماً در هفت لشکر نقل شده و بخش عمده ای از کتاب را تشکیل داده است: سام که نواده گرشاسپ و پهلوان پایتخت منوچهر شاه است، به پریدخت دختر خاقان چین دل می بازد و از برای دست یافتن به او، به سفری هولناک می پردازد که همراه است با شدائد و وقایع گونه گون. او با مکوکال، نهنکال و ابرهای دیو می جنگد و آنها را شکست می دهد و همچنین به جنگ شداد و عوج بن عثق می رود و با فتح و پیروزی همراه با پریدخت به ایران بازمی گردد. پس از سام نامه دوباره برخی از داستانهای شاهنامه همچون داستان زال و قصه دلدادگی او به رودابه و زاده شدن رستم نقل شده است. در شرح دلاوریهای رستم داستان نبرد او با کوهزاد، گلیمینه گوش و کشتن اژدها و ببریان ذکر

گردیده است که این داستانها در شاهنامه نیست و ظاهراً مرجع نقال، کتابهایی دیگر بوده است. به دنبال وقایع مذکور دوباره بعضی از داستانهای شاهنامه از قبیل رزم نوذر با افراسیاب و شکست خوردن نوذر، رفتن رستم به جستجوی کیقباد، پادشاهی کیقباد، رفتن کیکاووس به مازندران و هفت خان رستم، گرفتار شدن کاووس در بربرستان (هاماوران) و سفر کیکاووس به آسمان نقل گردیده است. پس از این داستانها، داستان رستم و سهراب بیان شده است که مبنی است بر آنچه که در شاهنامه آمده، همراه با شاخ و برگهایی که نقالان به داستانهای شاهنامه می افزوده اند. پس از داستان سهراب فرزندان دیگر رستم معرفی شده اند. به ترتیب نخست داستان فرامرز و بانوگشسپ براساس فرامرزنامه و بانوگشسپ نامه نقل شده است و سپس داستان جهانگیر از کتاب جهانگیرنامه شرح داده شده است. جهانگیر فرزند رستم از دختر مسیحای عابد است و داستانش همانند داستان سهراب می باشد، با این تفاوت که به تراژدی منجر نمی شود، رستم جهانگیر رامی شناسد و آسیبی به او وارد نمی شود. از پس داستان جهانگیر بار دیگر داستانهای شاهنامه بیان شده است: داستان سیاوخش، آمدن کیخسرو به ایران، داستان فرود، داستان کوه هماون و جنگ ایرانیان با تورانیان، کُشانیان، خاقان چین و...، یا همان داستانی که نقالان آن را اصطلاحاً **هفت لشکر اول** می نامند، داستان رستم و اکوان دیو و داستان بیژن و منیژه. داستان برزو به داستان بیژن و منیژه پیوسته است و در منظومه برزوانه نیز چنین است. بخش معتناهی از کتاب **هفت لشکر** را داستان برزو براساس برزوانه تشکیل داده است: برزو فرزند سهراب است و مادرش شهر و نام دارد. افراسیاب پس از ماجرای بیژن، برزو را در شنگان می یابد و او را جوانی کاری و دلاور تشخیص می دهد، پس برزو را می پروراند تا به یاری وی رستم و ایرانیان را شکست دهد. نکته شایان توجه این است که برزو **بورگو و بیل زن** معرفی شده است و در متن برزوانه نیز چنین است. آغاز داستان برزو نیز بسان داستان پدرش، سهراب، است اما برزو در ایران رستم رامی شناسد و همانگونه که داستان جهانگیر به تراژدی منجر نمی شود، در برزوانه نیز تراژدی پدید نمی آید. پنداری سازندگان داستانهای جهانگیر و برزو چنان از پایان اندوهبار داستان سهراب متأثر بوده اند که خواسته اند با ساختن این گونه داستانها آن را جبران کنند.^۱ بخشی دیگر از داستان برزو همچون سام نامه است. برزو نیز مانند سام عاشق مهرویی آذیرانی است به نام **فهر سیمین عذار**، و برای دست یافتن به معشوقه خود به فتنه ها دچار می گردد. همچنین در داستان برزوفتنه انگیزیهای جادوزنی به نام سوسن، همان آشوبگریهای رضوان پری سام نامه را فرایاد می آورد. این نکته در اینجا شایسته ذکر است که در داستانهای عاشقانه **هفت لشکر** پاکیزه گویی به شیوه ای نیکو رعایت شده است و نشانی از بی حیائی و سخنان مستهجن نمی توان یافت. بخشی کوچک از داستان برزو هم متضمن گوش نامه یا گوش نامه است که راجع است به جنگ ایرانیان با یکی از نوادگان ضحاک. داستان **هفت لشکر** نیز که بخش

قابل ملاحظه‌ای از کتاب به آن اختصاص یافته و ظاهراً مهمترین داستان کتاب است، به داستان برزو پیوسته است و در واقع بخشی از آن محسوب می‌شود. در این داستان همه دودمان رستم حضور دارند.^۱ داستان هفت لشکر یا آنچه که نقّالان اصطلاحاً «هفت لشکر دوم» می‌گویند، نیز به تبع داستان رستم و سهراب و از برای جبران پایان غم‌انگیز آن ساخته شده است: برزو با دختر پادشاه خوارزم ازدواج می‌کند و سپس به ایران زمین می‌رود. تمور یا تیمور که ثمره این ازدواج است، قهرمان اصلی هفت لشکر به شمار می‌آید. او در جوانی به قصد آنکه برزو را به جای کیخسرو بر تخت سلطنت بنشاند، به همراه افراسیاب و لشکر توران به ایران زمین می‌آید، در ایران به خاندان رستم نبرد می‌کند. اما، سرانجام بی آنکه خونریزی شود، آنان همدیگر رامی‌شناسند.^۲ در روایت‌های کهن فرزند برزو، شهریار نام دارد و حکیم عثمان مختاری شهریارنامه را در شرح سرگذشت او به نظم درآورده است.^۳ بسی شگفت‌انگیز است که در روایت نقّالان نام «شهریار» به «تمور» یا «تیمور» مبدل گشته است؛ اگرچه ظاهراً در پرداختن داستان تمور یا همان داستان هفت لشکر مرجع اصلی آنان شهریارنامه و برزونامه بوده است، اما، به نظر می‌رسد که بیشترین بخش داستان صرفاً ساخته قریحه نقّالان داستان پرداز قرون اخیر است.^۴ به هر تقدیر، در برزونامه و داستان هفت لشکر رویدادهای مهمی اتفاق می‌افتد: برزو شانه رستم رامی‌شکند، شکور بن شمیلان یا رستم یکدست، که مظهر بدخویی و نامردی و مکاری است، رخس رامی‌رباید. تمور با ایرانیان می‌جنگد. فرامرز و برزو از برای جانشینی رستم با یکدیگر می‌ستیزند. جهانبخش، پورفرامرز برای یافتن رخس به هفت خان می‌رود و...

پس از داستان هفت لشکر باز هم بعض داستانهای شاهنامه نقل شده است: جنگ دوازده رخ، گرفتار شدن افراسیاب به دست هوم عابد، غایب شدن کیخسرو و داستان رستم و اسفندیار. سپس بخشهای آغازین بهمن‌نامه، سروده ایرانشاه بن ابی‌الخیر، بیان شده است و به دنبال آن داستان کشته شدن رستم به حیلۀ شغاد از شاهنامه نقل گردیده است. پس از داستان مرگ رستم داستان بهمن اسفندیار و خونخواهی او از خاندان رستم براساس بهمن‌نامه ذکر شده است که بهمن هفت بار با فرامرز می‌جنگد، فرامرز را بر دار می‌کند و زال و خانواده رستم را به اسارت می‌برد. کتاب هفت لشکر با

۱. مقایسه شود با: مول، ژول: دیباچه شاهنامه، ترجمۀ جهانگیر افکاری، صفحات ۴۸-۴۹.

۲. مقایسه شود با: انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم: مردم و شاهنامه، صفحات ۵۶-۳۰.

۳. درباره شهریارنامه ← همایی، جلال‌الدین: مقدمۀ مثنوی شهریارنامه، مندرج در دیوان عثمان مختاری، به اهتمام جلال‌الدین همایی، صفحات ۷۹۵-۷۶۵؛ و نیز صفا، ذبیح‌الله: حماسه سرایی در ایران، صفحات ۳۱۱-۳۱۵.

۴. مرشد ولی‌الله ترابی بر آن است که «هفت لشکر دوم» پرداختۀ نقّالان عهد صفوی است. دوست فرزانه و دقیق ما جناب استاد عبدالحسین حائری نظری جالب توجه دارند. ایشان معتقدند که داستان هفت لشکر با عنایت به اینکه قهرمان اصلی او تمور یا تیمور نام دارد، شاید در دورۀ استیلای تیموریان بر ایران ساخته شده باشد.

داستان آذربرزین پورِ فرامرز و شرح واقعه مرگِ بهمن به پایان رسیده است.

در هفت لشکر اساطیر باستانی و داستانهای حماسی ایران باین نمایه‌های داستانهای عامیانه فارسی تلفیق شده است. آنچه که در دیگر آثار عامیانه به عیاران مختص است مانند پیک بودن عیاران، پیاده بودن آنان، بیهوش‌دارو نوشاندن و شبروی کردن، در هفت لشکر نیز بیش و کم دیده می‌شود، گرچه به کثرت آنچه که در دیگر داستانهای قصه‌گویان آمده است، نیست؛ و همچنین به نظر می‌رسد که پهلوانان و قهرمانان هفت لشکر همان خصوصیات عیاران را دارند.

همانطور که پیشتر ازین هم گفته آمد، نقّالان سرگذشت قهرمانان اسطوره‌ای و افسانه‌ای را با زندگی جامعه ایرانی دوران خود تطبیق می‌کرده‌اند، از این رو است که پهلوانان ایرانی در کتاب هفت لشکر مسلمانند. سام از برای ترویج مسلمانی با دیوها و شداد می‌ستیزد، هنگام کشتی گرفتن خدا را به یاد دارد و بر او توکل می‌کند، به وقت درماندگی و پربشانه‌حالی جامه سفید می‌پوشد و مناجات می‌کند، می‌گرید و در غرقاب فنا ندای غیبی به او بشارت می‌دهد و دلگرمش می‌کند، و در جنگ با شداد سروش عالم غیب به او می‌گوید که: بهشت شداد را تو خراب نتوانی کرد و در آخر زمان به دست مهدی صاحب زمان (ع) ویران خواهد شد. رستم نیز برای نبرد با دیو سفید بر خدا توکل می‌کند و در خان اول سرود حقّانی می‌خواند. جهانگیر نیز پیش از مبارزه کردن با خویشان ایرانیش به درگاه الهی مناجات می‌کند. و طرفه اینکه در داستان «هفت لشکر» پهلوانان ایرانی در رزمگاه خدای ابراهیم را یاد می‌کنند؛ آیا نقّالان می‌پنداشته‌اند که پهلوانان باستانی ایران پیرو دین حنیف بوده‌اند یا به سبب اختلاط داستان ابراهیم و زرتشت، پیامبر آنان را ابراهیم می‌دانسته‌اند؟

گفتنی است که ظاهراً چون درویشان داستانهای حماسی را نقل می‌کرده‌اند، جلوه‌هایی از تصوّف عامیانه را هم در هفت لشکر می‌توان مشاهده کرد. چنانکه جمشید از بیم ضحاک کسوت درویشی بر تن می‌کند و قلندر وار در هیأت درویشان متواری بیابانها می‌شود. او هنگامی که آشفته بر سرچشمه‌ای می‌رسد، وضو می‌سازد و نماز می‌گزارد و در حال سجده به خواب فرو می‌رود، در رؤیا به او خطاب می‌شود که باید به ضحاک سر بسپاری و شهید بشوی! هوم عابد رشته درویشی بر میان دارد و می‌دانیم رشته نام میان بند خاکساران است. سیمرغ حکیم بر سوراخهای پیشبند پوستین کاوه اسم اعظم را می‌نویسد. گر شاسپ اسم اعظم را بر زبان می‌آورد و بر خود می‌دمد تا از آتش اژدها رهایی می‌یابد و سام در خواب خضو را می‌بیند و او سام را از برای شکستن طلسم رهنمون می‌شود؛ و نیز هنگامی که سام فرمان به صحرا افگندن زال را می‌دهد و از پس آن بیمار می‌شود، مولی علی (ع) را در خواب می‌بیند و به راهنمایی آن حضرت، زال را باز می‌یابد. البته این را هم نباید فراموش کرد که ارتباط قهرمانان و پهلوانان با عالم غیب و معنی، تنها مختص به هفت لشکر نیست و در بسیاری از داستانهای عامیانه فارسی صبغه‌ای از عرفان آشکار است. این هم گفتنی است که در همه جای هفت لشکر هرگاه قهرمانی می‌میرد، بی‌استثناء نقّال «اَنَا لِلّٰه و اَنَا الیه راجعون» می‌گوید.

در سراسر کتاب هفت لشکر با تأکید شگرف زورمندی، پایداری و شجاعت که پنداری با یکرنگی و جوانمردی پهلوانان ایران ملازمت تام دارد، ستوده شده است و پستی، سستی و بیم که گوئیا منتجۀ دورنگی، مکاری و ناجوانمردی دشمنان ایرانیان است، نکوهش شده است، که این خود به طرح حماسی کتاب مربوط است. اصولاً نه تنها هفت لشکر بلکه بیشتر داستانهای نقّالان و معرکه گیران صیغه حماسی و پهلوانی دارد و حتی در داستانهای عاشقانه آنان نیز این صیغه نمودار است.

شگفت است که در ادبیات عامیانه ایران گونه ای از عرفان و حماسه به هم آمیخته است! و این همه خود نشانگر روحیه حماسی، قهرمان خواهی، تنزه طلبی و قداست جویی جامعه ایرانی است. راست این است که آرزوی قهرمان خداگونه در بسیاری از قصه های نقّالان نمایان است. قهرمانی که در عین نیرومندی و دلاوری منزّه ترین و مهربانترین است. انسانی که واژه افتخارآمیز جوانمرد تنها برازنده او است و ظاهراً تنها او را در قصه ها و افسانه ها می توان یافت.

۳) روش ما در تصحیح و تدوین متن کتاب هفت لشکر

در کار تصحیح و طبع متن حاضر با دو مشکل عمده روبرو بوده ایم:

یکی آنکه متن دستنوشته هفت لشکر مشحون از اغلاط املائی و حاوی سهو و سقطهای پرشماری است که حاکی از کم سوادی محرّر و کاتب یا نقّال و یحتمل هردو، بوده است.

دیگر آنکه نسخه منحصر به فرد است و ما تنها همین یک نسخه را از این طومار جامع می شناسیم. این دو نقیصه در طریق تصحیح متن از برای ما موجد دشواریهایی بوده است. به این معنی که به هنگام استنساخ دستنوشته طومار هفت لشکر مجبور و ملزم به اعمال تغییر و اصلاح و تخمین و گمان زدن در سطر به سطر و کلمه به کلمه کتاب شدیم.

به تبع وضع موجود، به ناگزیر روش مختار ما در تصحیح متن حاضر متکی بر ذوق و قیاس و اجتهاد شخصی بوده است و براین منوال پس از استنساخ و بازخوانی آن، به انحاء زیر عمل کردیم:

۱. رسم الخطّ و نحوه تحریر و ضبط کلمات غالباً مغلوّط، مغشوش، معیوب، غیر معمول و غیر متعارف و سهو القلم است، از قبیل: آورداند (: آورده اند)، بود است (: بوده است)، میثاید (: می آید)، نمیثاید (: نمی آید)، خاهید، خاهم، خاهی و... (: خواهید، خواهم، خواهی و...)، رودهایش (: روده هایش)؛ و نیز محبوس (: مبعوث)، خشحال (: خوشحال)، خوانه (: خانه)، قریب (: غریب)، مشقول (: مشغول)، بلای (: بالای)، سرانجام (: سرانجام)، خردنی (: خوردنی)، نمکذار (: نمکزار)، نذد (: نزد)، نطفیه (: نطفه)، هفصد (: هفتصد)، دددام (: دودام)، دست شرا (: دستش را) و... که ما این موارد را به نحو معمول و درست آن در متن آوردیم و صورت اصلی متن را در پانویس متذکر شدیم.
۲. در باب اغلاط مصرّح املائی که تعداد آن پر شمار است، از قبیل: «ضبر دست» (: زبردست)، لذیز (: لذیذ)، حاطر (: حاضر)، اصلحه (: اسلحه)، شهنه (: شحنه)، هواله (: حواله)، خواطر (: خاطر)،